

گارش

۴

گاهنامه اقلیت و حاشیه

خرداد ۱۴۰۰

امتیازگونه‌ها و پنهانکاری زبان

استفانی م. ویلدمن || جاشوا فیلمن ||



گاهنامه اقلیت و حاشیه

شماره چهارم || خرداد ۱۴۰۰

امتیازگونه‌ها و پنهان‌کاری زبان



گاهنامه اقلیت و حاشیه

شماره چهارم || خرداد ۱۴۰۰

۹۵ صفحه

www.aaraashmaa.com

Email: info@aaraashmaa.com

حق چاپ و نشر الکترونیکی و کاغذی نشریه محفوظ است.
بازنشر مقالات یا بخشی از آنها با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست

سخن اول || ۴

زبان و سکوت: آشکارسازی ساختارهای امتیازگونه‌ها ||

استفانی م. ویلدمن با همکاری آدرین د. دیویس || ۷

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟ || جاشوا

فیشمن || ۶۳

سخن اول

در این شماره از گاهنامه آراشما، دو مقاله کلاسیک درباره مساله اقلیت‌ها منتشر شده است.

مقاله اول این مجموعه، بار دیگر به مفهوم امتیازگونه (پریویلیج) پرداخته است. این مقاله یکی از نوشته‌های کلاسیک درباره مفهوم امتیازگونه است که نزدیک به پانزده سال از انتشار آن می‌گذرد. اهمیت این نوشته در آن است که تلاش می‌کند تا نشان دهد زبان اکثریت، و کسانی که از امتیازگونه تعلق به جامعه اکثریت برخوردارند، ساختاری پیدا کرده که امتیازگونه‌های اکثریت را نادیده می‌گیرد. در واقع زبان اکثریت، امتیازهای ساختاری و ناعادلانه‌ای را که اعضای جامعه اکثریت دارند، پنهان می‌کند.

ما نیز می‌توانیم همین ساختار زبانی پنهان‌کننده را در جامعه خود تجربه کنیم. کافی است به یکی از اعضای جامعه اکثریت (مثلا یکی از مردان در مقابل زنان یا یکی از فارس‌ها در برابر عرب‌ها یا ترک‌ها و کردها و بلوچ‌ها و ...) یادآوری کنید که

امتیازی دارد که عضو جامعه اقلیت آن را ندارد. اولین شیوه مواجهه، انکار این امتیاز است و بعد عادی‌سازی آن و پافشاری بر اینکه این امتیاز عادلانه است و اینکه او از این امتیازگونه برخوردار بوده امری طبیعی است.

مثلا اگر به مردی بگویید او حق طلاق دارد و همسرش ندارد، ابتدا ممکن است اصلا مساله طلاق را نادیده بگیرد و ادعا کند که اصلا چنین چیزی اهمیتی ندارد چون قرار نیست که از همسرش طلاق بگیرد و طلاق در زندگی آنها جایی ندارد! در گام بعد ممکن است بکوشد که وجود این امتیاز را بخشی از دستگاه دینی یا فرهنگی توصیف کرده و برخورداری خود را از آن امتیاز را توجیه کند.

مشابه همین مواجهه در مورد زبان فارسی تکرار خواهد شد. اینکه زبان فارسی به زور در تمامی نقاط ایران- حتی در جایی که هیچ‌کس فارسی حرف نمی‌زند- زبان رسمی واداری و آموزشی است، امتیازی است که ابتدا امتیازبودن آن انکار می‌شود و بعد وجود این امتیاز عادی‌سازی شده و طبیعی جلوه داده خواهد شد. داستان‌های تاریخی هم جعل خواهد شد که چرا باید چنین باشد و این کاملا طبیعی است و در طول تاریخ هم همیشه اینطور بوده است.

این همان ساختار تبعیضی است که در عمل موجب امتیازگونه‌هایی برای اعضای جامعه اکثریت می‌شود و در زبان، به انکار و عادی‌سازی آن می‌انجامد.

مقاله دوم این شماره از گاهنامه آراشما، نوشته جاشوا فیشمن، جامعه‌شناس نامدار آمریکایی است. بیشترین تحقیقات او درباره مساله زبان و دوزبانی بوده و بیش از هزار مقاله در زمینه جامعه‌شناسی چندزبانی، آموزش دو زبانه و آموزش اقلیت‌ها نوشته و بخش بزرگی از اولین تامل‌های جدی جامعه‌شناختی در این زمینه مدیون کارهای اوست. او در ماه مارس سال ۲۰۱۵ درگذشت.

فیشمن در مقاله‌ای که ترجمه آن در آراشما منتشر می‌شود، ابتدا می‌کوشد تا تعریفی جامعه‌شناختی از مفهوم اتنیسیتی ارائه دهد. اتنیسیتی در ایران گاه به معنی قومی ترجمه شده که با توجه به ابعاد پیچیده‌تر این مفهوم، به نظر می‌رسد که ترجمه دقیقی نیست. فیشمن در این مقاله می‌کوشد تا زمینه‌های نژادپرستی مبتنی بر برتری‌جویی‌های اتنیکی را نیز جستجو کند.

زبان و سکوت:

آشکار سازی ساختارهای امتیازگونه‌ها^۱

استفانی م. ویلدمن^۲ با همکاری آدرین د. دیویس^۳

-
۱. این مقاله در سال ۱۹۹۵ نگاشته شده و اولین بار در جلد ۳۵ از مجله SANTA CLARA LAW REVIEW، صفحات ۸۸۱ تا ۹۰۵ منتشر شده است.
۲. استاد حقوق دانشکده حقوق دانشگاه فلوریدای جنوبی؛ دکترای تخصصی حقوق از دانشکده حقوق دانشگاه استنفورد، ۱۹۷۳؛ کارشناسی هنر از دانشگاه استنفورد، ۱۹۷۰
- با تشکر ویژه از دانشکده حقوق دانشگاه سنت توماس، جایی که نسخه قبلی این مقاله به عنوان سخنرانی برگزیده در سال ۱۹۹۴ ارائه شد. بخش کوچکی از این مقاله در **نظریه انتقادی نژادها: لبه تیغ** (ریچارد دلگادو، ویرایش ۱۹۹۵) وجود دارد. نسخه دیگر این مقاله در کتاب استفانی م. ویلدمن با همکاری مارگالین آرمسترانگ، آدرین د. دیویس، و ترینا گریلو به نام **امتیازگونه‌های فاش شده: چگونه امتیازات نامرئی امریکا را به تحلیل می‌برد** خواهد آمد (انتشارات نیویورک سیتی، به زودی ۱۹۹۶).
۳. دانشیار حقوق، دانشگاه امریکا، کالج حقوق واشنگتن، دکترای تخصصی حقوق از دانشکده حقوق ییل، لیسانس هنر از دانشگاه ییل

ویلدمن: من به کمک فکری دریافتی از دو همکارم، آدرین دیویس و ترینا گریلو، اذعان می‌کنم. هر سه ما برای حدود دو سال با هم کار کردیم، چندین مقاله مقدماتی برای بررسی امتیازگونه‌ها و فرودستی نوشتیم. عبارت «با همکاری» برای نویسندگی این مقاله نشان دهنده نقش دیویس در پاراگراف‌های مربوط به زبان و دسته‌های «ایسم‌ها» است که ما با هم در مقالات مقدماتی نوشتیم. «من» در این مقاله به من اشاره می‌کند. از همه افرادی که انجام این کار را ممکن ساختند تشکر می‌کنم، خصوصا مارگالین آرمسترانگ، مارشا برزن، لورا براون، فیلیس براش، لیندا کلاردی، جون کاربن، والتر کوهن، آدرین دیویس، ریچارد دلگادو، مری دانلپ، ترینا گریلو، یورلی هورشبرگ، فرانسی کندال، جولیان کاسا، جانت لی، چارلز لورنس، کریستین لیتلتون، مارتا ماهونی، چارلز ریک، مارگارت راسل، ویل رامبل، لی رایان، ماریان شوسترم، ژان استفانسیک، مایکل توبرینر، کاترین ولز، و اریک رایت.

یکی از همکاران من یک بار خوابی دید که من در آن حضور داشتم.^۱ در آن خواب، همکارم، که افریقایی-امریکایی است، در حضور مرد کاملاً سفیدپوستی که درصدد بوده او را مورد ظلم قرار دهد و قوه درک، انسان بودن و تعلق وی به

جامعه را انکار نماید، تلاش می‌کرده که خودش باشد. در رویای او، من، یک زن سفیدپوست، سعی کرده‌بودم از طرف او صحبت کنم، اما مرد سفیدپوست و من طوری صحبت کرده‌بودیم که گویا دوست من آنجا نیست.

این تصویر من را ناراحت کرد چون می‌دانم دوستم می‌تواند از خودش دفاع کند. با دانستن این حقیقت، او ناراحتی من را به خاطر شرکت در مکالمه‌ای دانست که حضور او را نفی می‌کرد.^۲ اما من فکر می‌کنم این تصویر من را به این دلیل هم ناراحت کرد که حاکی از نقش برتر من بود، نقشی که من به آن اذعان نداشتم.

دوستم امتیازگونه سفیدپوست بودن را توصیف می‌کرد، امتیازگونه‌ای که به من و مرد در رویا اجازه می‌داد در مورد دوستم و مسائل مربوط به نژاد به صورت خاصی، بین خودمان، صحبت کنیم. امتیازگونه مشترک ما به این معنا بود که گفتگوی ما برای تعیین این که دوستم نهایتاً عضوی از جامعه خواهد بود یا نه مهم بود. جامعه به‌وسیله سفیدپوست بودن ما تعریف می‌شد، بدون این که هیچ‌کدام از ما این مطلب را بر زبان آوریم یا حتی لزوماً از آن آگاه باشیم. این حقیقت که ما هردو سفیدپوست بودیم به ما چیزی بیشتر از اشتراک در رنگ پوست می‌داد؛ این موضوع به ما زمینه

مشترک مشخصی می‌داد که به تفاوت‌های ما برتری می‌بخشید و ما را به شکل گروهی با قدرت تصمیم‌گیری برای آن که چه کس دیگری می‌تواند درون جامعه ما جای گیرد در می‌آورد.

هنگام تعریف کردن رویایش، دوستم مرا به عنوان فردی که کشمکش و مبارزه را دوست ندارد توصیف کرد، توصیفی که بنظرم ناراحت‌کننده و نادرست بود، اما جوهری از حقیقت در خود داشت. این درست است که من کشمکش را دوست ندارم؛ من از کشمکش درونی یا بیرونی لذت نمی‌برم. کلا من ترجیح می‌دهم زندگی به نرمی جریان داشته‌باشد و مردم با هم کنار بیایند. اما زندگی من همواره مملو از رویارویی با کشمکش‌های درونی بوده‌است، گرچه روشی که من برای این رویارویی در پیش گرفته‌ام به ندرت ستیزه‌جویانه است.

کشمکش‌هایی که من در زندگیم همواره با آن‌ها روبرو هستم در باره امتیازگونه‌هاست. من به دنبال یافتن استراتژی‌هایی برای مبارزه با به انقیاد درآوردن سایرین هستم. این آگاهی به ندرت به کشمکش درونی منجر می‌شود. کشمکش‌هایی که من با آن‌ها روبرو شده‌ام در مورد ظلم یا امتیازگونه‌هایی نیست که از آن‌ها محروم‌م، مانند مزایای جنسیتی یا یهودی بودن و نبودن عضوی از یک فرهنگ غالب، یعنی به طرز عجیبی یا مسیحی یا غیرمذهبی، نبوده‌اند.

بلکه این کشمکش‌ها مربوط به امتیازگونه‌هایی است که دارم، از جمله طبقه، نژاد، و امتیازگونه دگرجنس‌گرا بودن، و این‌که چگونه زندگی پر از امتیازگونه‌ام را هماهنگ با اعتقاداتم در خصوص فرصت‌های برابر و جامعه فراگیر به پیش برم.

بهرحال، من نتوانستم در باره این کشمکش‌ها به دوستم، وقتی که پانزده سال پیش خواب خود را برایم تعریف کرد، چیزی بگویم، زیرا من در آن زمان نقطه تمرکز زندگی‌ام را مبارزه برعلیه امتیازگونه تعریف نکرده‌بودم. و حتی اگر این کشمکش‌ها را درک می‌کردم، توصیف امتیازگونه به عنوان مشکل تجملاتی به نظر می‌رسد. با این وصف، من هیچ‌وقت نتوانستم کشمکش‌هایی را که زندگی‌م مملو از آن‌هاست به امتیازگونه ربط بدهم، چون معمولاً امتیازگونه به وسیله صاحب امتیازگونه غیر قابل تشخیص است.

به جای توصیف امتیازگونه به عنوان آنچه که به طور خاص به ما اعطا شده‌است، امتیازگونه به عنوان آنچه که باید باشد و در تاروپود زندگی تنیده‌شده‌است به نظر می‌رسد. بنابراین وقتی که کسی به خاطر زن بودنم، با من متفاوت رفتار می‌کرد، متوجه می‌شدم. یا وقتی که کلاس‌ها به خاطر کریسمس تعطیل شدند ولی نه به خاطر یوم کیپور (یکی از اعیاد یهودیان) متوجه می‌شدم. اما من متوجه هزاران راهی

که امتیازگونه‌های سفیدپوست بودن، طبقه، و دگرجنس‌گرا بودن حرکت من در دنیا را آسان‌تر می‌کرد نبودم.

پس من شروع به توجه کردن نمودم.

کتاب‌ها و مقالات بسیاری با قدردانی از کمک‌هایی که نویسنده برای تکمیل اثرش دریافت نموده است آغاز می‌شود. من می‌خواهم با اذعان به دین فکری خودم به دو همکارم، آدرین دیویس و ترینا گریلو، که هر دو استاد حقوق و از زنان رنگین پوست هستند، آغاز کنم. می‌دانم که اکنون به‌خاطر دوستی با آنان درک بیشتری دارم. برای من اهمیت این دوستی و صحبت درباره سیستم‌های قدرت نباید ناچیز شمرده شود.

در کلاسی که یک زمانی تدریس می‌کردم، یک دانشجوی افریقایی-آمریکایی به این نتیجه رسید: «همیشه سفیدپوستان از من می‌پرسند که برای مبارزه با نژادپرستی چه می‌توانند بکنند. پاسخ من به آن‌ها این است - به عنوان اولین قدم در این فرآیند طولانی با یک رنگین پوست دوست بشوید.»

این توصیه مهمی است، اما نگرانم درست فهمیده‌نشود. برای سفیدپوستان زیادی، دوستی با یک رنگین پوست به این معناست که آن‌ها توانسته‌اند خودشان را قانع کنند که نباید نژادپرست باشند، چون این دوست نشانه پیروزی

آن‌هاست. خانم رنگین پوست دیگری که می‌شناسم بیان کرد که دوستان سفیدپوست زیادی دارد ولی در مورد نژاد با آن‌ها بحثی نمی‌کند. وی از آسیب دیدن می‌ترسد زیرا دوستان سفیدپوستش قمار کوچکتری را در رابطه با نژاد پیش رو دارند در مقابل قمار بسیار بزرگی که او باید از عهده برآید. پس آسانتر است که کلا از این مکالمه صرف‌نظر کند.

با در نظر گرفتن این مشکلات، اجازه بدهید که بگویم چرا اینقدر تحت تاثیر این توصیه ساده ولی جدی «دوست بشوید» قرار گرفته‌ام. بیشتر مایی که سفیدپوست هستیم زندگی‌های تحت تاثیر جداسازی نژادی را سپری می‌کنیم. نژاد در بیشتر الگوهای محله‌ای نمود دارد، به این معنا که به مدارس هم منتقل شده‌است. همچنین زندگی ما به عنوان افراد غیرهم‌جنس‌گرا عموماً به وسیله گرایش جنسی‌مان جداسازی می‌شود. بیشتر مایی که دگرجنس‌خواه هستیم تمایل به معاشرت با افراد دگرجنس‌خواه، و با زوجها اگر خودمان زوج هستیم، داریم. نوعی که زندگی می‌کنیم بر آنچه در دنیای پیرامونمان توان دیدن و شنیدنش را داریم تاثیر می‌گذارد. بنابراین اگر تصمیم به داشتن دوستی از گونه متفاوتی دارید، باید بدانید این به آن معناست که باید روی توانایی گوش کردن به آنچه برای دوستتان مهم است کار کنید.

دانشگاه محل خاصی است که نه تنها فرصت دوست پیدا کردن را فراهم می‌کند، بلکه فرصت گوش کردن آگاهانه به بسیاری از افرادی که دوستان نیستند را هم به وجود می‌آورد. این فرصت شنیدن دیدگاه‌های مختلف به ویژه در یک دانشکده حقوق اهمیت دارد و دانشکده حقوق را حتی به جای خاص‌تری در یک دانشگاه تبدیل می‌کند. قانون و عدالت نماد ارزش‌های عمیق و ماندگار در فرهنگ امریکاست. دانشکده حقوق جایی است که در آن باید بتوانیم در باره ساختارهای امتیازگونه و نقش قانون در حفظ یا محدود نمودن قدرت تفکر کنیم.

با این وجود، قدرتی که دغدغه من است قدرت یک مقام اجرایی کنترل‌نشده یا یک کنگره لجام گسیخته نیست. بلکه قدرت امتیازگونه‌ای است که به وسیله ساختارهای قدرت مجزا، و در عین حال درهم تنیده، حفظ می‌شود. من در این مقاله به ساختارهای قدرت نژاد، جنسیت، و گرایش جنسی می‌پردازم. ساختارهای دیگری مانند طبقه، اعتقاد دینی، یا سایر توانمندی‌ها، که گاهی «عدم» توانایی نامیده می‌شوند نیز باید مورد بررسی قرار بگیرند، اما من در اینجا به آن‌ها نمی‌پردازم.

من این بررسی را با داشتن بعضی از فرضیات آغاز کردم. معتقدم فردی که این مقاله را می‌خواند، فردی با حسن

نیت است که نمی‌خواهد براساس نژاد، جنسیت، گرایش جنسی، دین، دارایی اقتصادی، یا توانایی جسمانی تبعیض قائل شود. می‌دانم که تعصب و تنفر در دنیا وجود دارد، و این مهم است که با این بداندیشی‌ها مبارزه کنیم. به هر حال، فرض می‌کنم افرادی که مقاله‌ای با عنوان «زبان و سکوت: آشکار سازی ساختارهای امتیازگونه‌ها» را می‌خوانند سعی می‌کنند در زندگی روزمره‌شان «درست رفتار کنند». من می‌خواهم توضیح بدهم که چرا امتیازگونه‌ها حتی برای مردم با حسن نیت اینقدر غیر قابل تشخیص هستند.

ابتدا با بررسی زبانی که برای بحث در مورد تبعیض و فرودستی استفاده می‌کنیم شروع می‌کنم. این زبان امتیازگونه‌ها را غیرقابل تشخیص می‌سازد. در مرحله دوم به تعریف امتیازگونه می‌پردازم، شکل‌های آن را توضیح می‌دهم و اهمیت بررسی امتیازگونه و نیز ظلم را تأکید می‌کنم. بعد از آن، نشان می‌دهم که چگونه وجوه مشترک تبعیض‌ها (intersectionality) می‌توانند، با یادآوری تعامل پیچیده ساختارهای امتیازگونه و فرودست سازی، به مفهوم امتیازگونه وضوح بیشتری ببخشند. سرانجام، با بررسی اهمیت عملکرد ساختارهای امتیازگونه در کلاس‌های درسمان بحث را خاتمه می‌دهم.

بعضی از تعاریف زبان و سکوت را در نظر بگیرید. مفهوم سکوت واضح است، با این وجود در حفظ ساختارهای قدرت بسیار مهم است. سکوت به نبودن صوت و کلام اشاره دارد. سکوت ممکن است نتیجه قدردانی از آرامش یا نشانگر عملکرد فرآیندهای ذهنی عمیق باشد. همچنین ممکن است سکوت حاصل ظلم یا ترس باشد. وجود سکوت، به هر دلیلی که باشد، به معنای عدم انتقاد کلامی است. آنچه که نمی‌گوییم، آنچه که در موردش صحبت نمی‌کنیم، به حفظ شرایط موجود می‌انجامد. اما برای توصیف یا سخن گفتن در مورد این ساختارهای ناگفته نیاز به استفاده از زبان داریم. ولی حتی زمانی که سعی می‌کنیم در باره امتیازگونه‌ها صحبت کنیم، زبانی که استفاده می‌کنیم مانع از توانایی ما برای درک ساختارهای امتیازگونه‌هایی می‌شود که شرایط موجود را به وجود آورده‌اند.

۱. چگونه زبان ساختارهای امتیازگونه موجود را پنهان

می‌سازد.

زبان باعث پنهان ماندن و در نتیجه بازتولید امتیازگونه‌ها می‌شود. برای شروع صحبت در مورد فرودستی، دیدگاه‌هایمان را به دسته‌هایی مانند نژاد و جنسیت دسته‌بندی می‌کنیم. این کلمات جزئی از یک ساختار دسته‌بندی هستند، ساختاری که بدون تفکر به کار می‌بریم و

از لحاظ زبان‌شناسی خنثی به نظر می‌رسد. نژاد و جنسیت، نهایتاً، فقط کلمات هستند. با این حال زمانی که می‌شنویم فردی بچه‌دار شده‌است، معمولاً اولین سوالمان این است: «بچه پسر است یا دختر؟» چرا این سوال را می‌پرسیم به جای این‌که مثلاً بپرسیم: «حال مادر و بچه خوب است؟» می‌پرسیم: «بچه پسر است یا دختر؟»، به گفته فیلسوف مریلین فرای، به این دلیل که ما نمی‌دانیم چگونه با این موجود جدید بدون دانستن جنسیتش ارتباط برقرار کنیم.^۳ تصور کنید چه مدتی می‌توانید با کسی بحث و گفتگو کنید بدون آن‌که جنسیت او را بدانید. ما افراد را درون این دسته‌ها قرار می‌دهیم چون دنیای ما مبتنی بر جنسیت است.

همچنین دنیای ما مبتنی بر نژاد است، که نادیده گرفتن نکته‌های (تذکارهای) ذهنی مربوط به نژاد را سخت می‌نماید. ما از زبان برای دسته‌بندی نژادی استفاده می‌کنیم، مخصوصاً اگر سفیدپوست باشیم، و نژاد دیگر سفیدپوست نباشد. پروفیسور مارژ شولتز در باره صدا کردن یک دانشجوی اسپانیایی- امریکایی نوشته است.^۴ پروفیسور شولتز وی را «آقای مارتینز» صدا کرده، اما نام او آقای رودریگز بوده‌است. دانشجویان از اشتباه او عصبانی شده‌اند؛ چون همان روز استاد دیگری آقای رودریگز را «آقای هرناندز»، نام موکلی که

در پرونده قضائی مورد بحثشان بوده، خطاب نموده بود. در جلسه بعدی کلاس، پروفیسور شولتز در این مورد صحبت کرد که چگونه اشتباه وی و فرآیندهای فکری ما، ما را به سمت دسته‌بندی برای فکر کردن به پیش می‌برد. او اذعان نمود که چگونه این فرآیند منجر به کلیشه‌سازی و در نتیجه رنج کشیدن افراد می‌شود. همه ما در این دنیای مبتنی بر نژاد و جنسیت، درون دسته‌هایی زندگی می‌کنیم که فهم یکدیگر را به صورت یک کل مشکل می‌سازد.

مشکل با واژه‌های کلی مانند نژاد و جنسیت برطرف نمی‌شود. هرکدام از این دسته‌ها تصویری، مانند ورودی تونلی با فلش‌های مختلف، به زیردسته‌ها را دربردارد. نژاد اغلب با سیاه و سفید تعریف می‌شود، اگرچه نژادهای دیگری نیز وجود دارند. گاهی به سفیدپوست و رنگین پوست اکتفا می‌شود؛ گاهی هم دسته‌های هر یک ذکر می‌شود، برای مثال افریقایی-امریکایی، اسپانیایی-امریکایی، آسیایی-امریکایی، امریکایی بومی (سرخپوستان)، و امریکایی سفیدپوست، اگر اصلا سفیدپوست ذکر شود. تمام این کلمات، یعنی لیست زیردسته‌های نژادی، در ظاهر خنثی و مانند عنوان‌های برابر به نظر می‌رسند. اما هرقدر این زیردسته‌ها همانند یکدیگر در لیست گنجانده شوند، و هرقدر با لحنی خنثی و بدون جانبداری

بیان شوند، این کلمات ساختار قدرتی را پنهان می‌سازند که آن ساختار امتیاز را به سفیدپوست‌ها می‌دهد.

جنسیت نیز یک دسته خنثی به نظر می‌رسد که حاکی از زیردسته‌های مرد و زن است. بنابر پیشنهاد یک مقاله علمی جدید پنج نوع جنسیت ممکن است توصیف دقیق‌تری از آناتومی انسان باشد، اما منفعت ساختاری سنگین‌تری در تصویر دو جنس وجود دارد.^۵ دسته‌های به ظاهر خنثی، مرد و زن، امتیازبخشی به مردان را، که بخشی از ساختار قدرت جنسیتی است، پنهان می‌سازد. سعی کنید در مورد برخی از عنوان‌های جنسیتی برابر مثل شاه و ملکه، پرنس و پرنسس فکر کنید و به سرعت درمی‌یابید که زن و مرد در تصویر فرهنگی ما عنوان‌های برابر نیستند.

شاعر و منتقد اجتماعی آدرین ریچ با قاطعیت در مورد دگرجنس‌خواهی اجباری به عنوان بخشی از ساختار قدرت جنسیتی نگاشته است.^۶ تقریباً به هرجایی که بنگریم، دگرجنس‌خواهی به عنوان هنجار متعارف تصویر می‌شود. در اسکیت همراه با رقص روی یخ در المپیک، زوج به معنای تیمی متشکل از یک زن و مرد در نظر گرفته می‌شود.^۷ دگرجنس‌خواهی در همه جا شیوع دارد. ریچ می‌گوید آنچه غیرعادی است وجود هم‌جنس‌گراهاست. دگرجنس‌خواهی بر

هر نوع رابطه دیگری امتیاز دارد. کلماتی که به کار می‌بریم مانند ازدواج، یا زن و شوهر خنثی نیستند، بلکه حاکی از امتیازبخشی به دگرجنس‌خواهان هستند.

فرهنگ ما صحبت در مورد طبقه اقتصادی را منع می‌کند. اگرچه نیازهای اساسی انسان مانند خوراک، پوشاک و پناهگاه به پول یا دسترسی به پول وابسته است، این نیازهای اساسی تنها به عنوان مسئولیت فردی شناخته می‌شوند. مفهوم امتیازگونه مبتنی بر دارایی اقتصادی بازگشتی غیرعادی به گذشته که کشورهایی با حکومت مطلقه، اشراف‌زادگان، بردگان، و رعایا را به خاطر می‌آورد و یا ایده‌ای افراطی و خطرناک به نظر می‌رسد. با این وجود حتی واژگان کهن هم نشان می‌دهد که هیچکس نمی‌خواهد در دسته فقیران (ندارها) قرار بگیرد. بنابراین ساختار قدرت اقتصادی نامرئی نیست زیرا هرکسی می‌داند که پول داشتن امتیاز می‌آورد. البته این افسانه هم وجود دارد که همه افراد از طریق قابلیت های فردی امکان دسترسی به قدرت را دارند. اما این افسانه فرصت‌های برابر اقتصادی از نامرئی بودن ساختارهای قدرتی حمایت می‌کند که از تحقق آن آرمان جلوگیری می‌کنند.

سایر کلماتی که برای توصیف فرودستی استفاده می‌کنیم نیز موجب پنهان کردن عملکرد امتیازگونه‌ها می‌شوند. مردم به طور فزاینده‌ای از اصطلاحاتی مانند

نژادپرستی (racism) و تبعیض جنسی (sexism) برای توصیف رفتار نابرابر و تداوم قدرت استفاده می‌کنند. زبان ایسم‌ها (-isms) روشی برای توصیف رفتار تبعیض‌آمیز است. اما استفاده از این واژگان ایسم‌دار به عنوان علامت اختصاری برای توصیف رفتار نامطلوب و آسیب‌زا چند مشکل جدی را دربردارد. اولاً، نژادپرست نامیدن افراد این رفتار را فردی می‌کند و ساختار بزرگتری که افراد درون آن قرار دارند را نادیده می‌انگارد. نژادپرست نامیدن یک فرد این واقعیت را پنهان می‌سازد که نژادپرستی تنها جایی رخ می‌دهد که از لحاظ فرهنگی، اجتماعی و قانونی مورد حمایت قرار بگیرد. این امر تقصیر را متوجه فرد می‌سازد، به جای در نظر گرفتن نیروهایی که فرد و جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند را شکل داده‌اند. برای سفیدپوستان این به آن معناست که آن‌ها می‌دانند که نمی‌خواهند نژادپرست نامیده بشوند. آنان نگران این هستند که چگونه از این عنوان اجتناب کنند به جای آن‌که نگران نژادپرستی ساختاری و چگونگی تغییر آن باشند.

دوماً، زبان ایسم‌ها بر دسته‌های بزرگتر نژاد، جنسیت و گرایش جنسی تمرکز دارد. زبان ایسم‌ها حاکی از آن است که درون این دسته‌های بزرگتر دو نیمه به ظاهر خنثی وجود دارد، نیمه‌های برابر در یک آینه. بنابراین، از طریق این

قرینه‌پردازی زبانی، سفید و سیاه، زن و مرد، دگرجنس‌خواه و هم‌جنس‌گرا به عنوان زیربخش‌های برابر در نظر گرفته می‌شوند. در واقع، اگرچه دسته‌ها به این موضوع توجه ندارند، سفید و سیاه، زن و مرد، دگرجنس‌خواه و هم‌جنس‌گرا در جامعه برابر نیستند. بنابراین، نحوه تفکر و بیان ما در خصوص این دسته‌ها و زیردسته‌ها که پایه و اساس ایسم‌هاست، با در نظر گرفتن آن‌ها به عنوان بخش‌های برابر، الگوی فرادستی و فرودستی درون هر طبقه را پنهان می‌سازد. همچنین، عبارت ایسم به خودی خود این توهم را ایجاد می‌کند که الگوهای فرادستی و فرودستی یکسان و قابل جابجایی هستند. زبان ایسم حاکی از آن است که اگر فردی به واسطه شکلی از ظلم دچار فرودستی شده، موقعیتش شبیه فرد دیگری است که به واسطه ساختار یا شکل دیگری از ظلم دچار فرودستی شده است. بنابراین، فردی که به شکلی فرودست است، نیازی نمی‌بیند که خود را به عنوان فردی احتمالاً ظالم، یا ذینفع از ظلم، در شکل دیگری ببیند. برای مثال، زنان سفیدپوست، به واسطه داشتن یک ایسم که موقعیت آنان را توصیف می‌کند - تبعیض جنسی (sexism) ممکن است متوجه امتیازاتی نباشند که به واسطه نژادپرستی نصیبشان شده است. آنان خود را در طبقه فرودست قرار داده‌اند.

بالاخره این‌که، تمرکز بر رفتار فردی، زیربخش‌های به ظاهر خنثای دسته‌ها، و قابلیت جابجایی ظاهری که شالوده ایسم‌هاست همگی وجود ساختارهای امتیازگونه و قدرت را پنهان می‌سازند. وقتی که واژگان موجود ساختارهای امتیازگونه را نامرئی می‌سازند، دیدن و سخن گفتن در خصوص نحوه عملکرد ظلم سخت است. برتری سفیدپوستان عبارتی مربوط به گروه‌های افراطی و تندرو، و نه مربوط به زندگی روزمره شهروندان خیرخواه سفیدپوست محسوب می‌شود. نژادپرستی مفهومی است که سفیدپوستان به عنوان کار بدی تعریف می‌کنند که دیگران انجام می‌دهند. این واژگان اجازه صحبت کردن در باره تبعیض و ظلم را به ما می‌دهند، اما مکانیسمی که ظلم را ممکن و موثر می‌سازد را پنهان می‌کنند. این امر همچنین وجود ذی‌نفعان خاص و مشخص ظلم را، که همیشه هم مرتکبین حقیقی ظلم نیستند، مخفی می‌سازد. استفاده از زبان ایسم‌ها، یا هرگونه تمرکزی بر تبعیض، امتیازبخشی توسط ساختارهای قدرت را پنهان می‌نماید.

بنابراین، همان لغاتی که برای صحبت در مورد تبعیض استفاده می‌کنیم، ساختارهای قدرت و امتیازبخشی ذاتا توأم با آن‌ها را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد. برای برطرف نمودن موثر تبعیض باید ساختارهای قدرت و امتیازگونه‌هایی که

ایجاد می‌کنند را آشکار سازیم و در گفتمان‌های جاری جای دهیم. به منظور حرکت به سمت یک نظریه واحد در مورد نیروهای ایجادکننده فرودستی، ناچاریم راهی برای صحبت در مورد امتیازگونه‌ها بیابیم. هنگامی که در خصوص نژاد، جنس، و گرایش جنسی گفتگو می‌کنیم، لازم است هریک به عنوان ساختار قدرتی توصیف شود که امتیازگونه‌هایی برای بعضی از افراد و آسیب‌هایی برای سایرین به وجود می‌آورد. مقالات اکثراً بر آسیب‌ها یا تبعیض متمرکزند و عامل امتیازگونه را نادیده می‌انگارند. برای این‌که واقعا بتوانیم در مورد این مشکلات صحبت کنیم، امتیازگونه باید دیده شود.

قانون با انکار وجود امتیازگونه‌ها، نقش مهمی در تداوم امتیازگونه‌ها بازی می‌کند. و با این انکار، قانون، به کمک زبان ما، تداوم امتیازگونه‌ها را تضمین می‌نماید.

۲. امتیازگونه چیست؟

دیکشنری الکترونیک مریام-وبستر امتیازگونه را این گونه معنی می‌کند « حقی که به عنوان مزیت یا لطف به کسی اعطا می‌شود». درست است که ممکن است صاحب امتیازگونه اگر شما بخواهید آن را از او بگیرید، معتقد باشد که وی حقی برای داشتن آن دارد. اما حق نشان‌دهنده شایستگی احراز یک امتیاز است. امتیازگونه یک حق نیست.

دیکشنری انگلیسی امریکن هریتیج (۱۹۷۸) معنی امتیازگونه را این‌گونه بیان می‌کند « مزیت، مصونیت، مجوز، حق، یا منفعت خاصی که به فردی، طبقه‌ای، یا صنفی اعطا شده یا از آن بهره‌مند هستند.» این کلمه از لغت لاتین «privilegium» مشتق شده که به معنای قانونی است که یک فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، «privus» به معنای مجرد یا فرد و «lex» به معنای قانون است.

این تعریف شامل ریشه مهم کلمه امتیازگونه در قانون است. طبیعت قانونی و نظام‌مند کلمه امتیازگونه در معنی امروزی آن از دست رفته‌است. و این طبیعت نظام‌مند ساختارهای قدرت است که باید بررسی کنیم.

پس امتیازگونه چیست؟ ما آن را در وقیحانه‌ترین اشکالش می‌شنایم. «فقط مردان در این باشگاه پذیرفته می‌شوند.» «افریقایی-امریکایی‌ها اجازه ورود به آن مدرسه را ندارند.» به کارگیری وقیحانه امتیازگونه‌ها یقیناً وجود دارد، اما فقط آن‌ها نیستند، آنچه که اکثر مردم می‌گویند قسمتی از سبک زندگی ما را تشکیل می‌دهد. آن‌ها فقط نوک کوه یخی در بررسی امتیازگونه هستند.

وقتی امتیازگونه را بررسی می‌کنیم، چند عامل را تشخیص می‌دهیم. اولاً، ویژگی‌های گروه صاحب امتیازگونه

هنجارهای اجتماعی را، اغلب به نفع گروه صاحب امتیازگونه، تعریف می‌کند. دوما، اعضای گروه صاحب امتیازگونه می‌توانند بر امتیازگونه خود تکیه و از اعتراض به ظلم خودداری کنند. تعارض امتیازگونه‌ها با هنجارهای اجتماعی به همراه انتخاب تلویحی نادیده گرفتن ظلم به این معناست که امتیازگونه به ندرت توسط صاحب آن دیده می‌شود.

الف- عادی سازی امتیازگونه

بررسی امتیازگونه خصوصیات آن را آشکار می‌سازد و ویژگی‌های صاحبان آن به عنوان هنجارهای اجتماعی-نوعی که چیزها هستند و آنچه که در جامعه عادی است-- در نظر گرفته می‌شوند.^۹ این عادی‌سازی امتیازگونه به این معناست که افراد جامعه براساس ویژگی‌ها و معیارهای افراد صاحب امتیازگونه مورد قضاوت قرار می‌گیرند، موفق می‌شوند یا شکست می‌خورند، و ارزیابی می‌شوند. ویژگی امتیازگونه هنجار را تعریف می‌کند. افرادی که بیرون این حوزه‌اند نابهنجار یا «ثانوی» هستند.

برای مثال، دختر سیزده ساله‌ای که آرزو دارد در لیگ برتر بیسبال بازی کند، هر قدر توپ‌زن یا توپ‌گیر برتری باشد، فقط می‌تواند امیدواری اندکی برای رسیدن به این هدف داشته باشد. مرد بودن مهم‌ترین «قابلیت» برای بازیکنان لیگ برتر

بیسبال است. به همین ترتیب، زوج‌هایی که به صورت قانونی اجازه ازدواج می‌یابند دگرجنس‌گرا هستند. یک مرد یا زن هم‌جنس‌گرا، که آمادگی تعهد برای یک زندگی مشترک را دارد، نمی‌تواند از درگاه قابلیت برای ازدواج عبور کند. من نمونه‌ای از خارج از هنجار بودن را داشتم وقتی که برای خدمت در هیأت منصفه فرا خوانده شدم. اعضای هیأت منصفه باید تا ساعت ۵ بعدازظهر کار کنند. در آن سال، زندگی خانوادگی من طوری برنامه‌ریزی شده بود که باید فرزندانم را در ساعت ۲:۴۰ بعدازظهر از مدرسه برمی‌داشتم، و مطمئن می‌شدم که هر کدام به فعالیت‌های مختلف خود می‌رسیدند. اگر زندگی دادگاهی قرار بود برای نیازهای من امتیاز قائل شود، می‌بایست یک مرخصی ساعتی بعدازظهری به افتخار بچه‌ها در نظر می‌گرفت. اما در این فرهنگ زندگی بچه‌ها، و زندگی مراقبین آنان، ثانویه یا چیز دیگری در نظر گرفته می‌شود و ما باید از هنجارها تبعیت کنیم.

حتی اگر نیازهای مراقبت از فرزندانم خارج از هنجار بودند، من از لحاظ اقتصادی از این امتیاز برخوردار بودم که می‌توانستم از عهده نیازهای فرزندانم بریبایم. عملکرد من به مادری تعبیر می‌شد و نه امتیازگونه. توانایی من برای برداشتن

بچه‌ها از مدرسه و حضور در بعدازظهر آن‌ها مزیت حاصل از امتیازگونه من بود.

افراد گروهی که از امتیازگونه بهره‌مندند منافع زیادی را به واسطه رابطه‌شان با جهت غالب ساختار قدرت به دست می‌آورند. این رابطه با قدرت به این صورت شناخته نمی‌شود. بلکه اغلب ممکن است به عنوان شایستگی فردی تعبیر یا ارائه شود. برای مثال، در اثر این فرآیند همانندسازی با قدرت و تبدیل به قابلیت‌ها، پذیرش‌های میراثی (فامیلی) در دانشگاه‌های ممتاز و دانشکده‌های تخصصی، پذیرش مبتنی بر شایستگی تعبیر می‌شوند. دست‌آوردهای صاحبان امتیازگونه‌ها ارزشمند و در نتیجه کوشش‌های فردی، به جای امتیازگونه، دیده می‌شود.

بسیاری از نظریه‌پردازان فمینیست شیب مردانه را به سمت استانداردهای هنجاری در قانون، شامل طبیعت جنسیتی شده قضاوت‌های قانونی،^{۱۰} تعصب مردانه ملازم با استاندارد فرد منطقی،^{۱۱} و تعصب جنسیتی در کلاس‌های درس^{۱۲} توصیف نموده‌اند. نگاه وسیع‌تری به امتیازگونه مردانه در جامعه نشان می‌دهد که تعاریف مبتنی بر مدل‌های مردانه بسیاری از هنجارهای اجتماعی را معین می‌کنند. کاترین مک‌کینون این‌چنین نتیجه می‌گیرد:

فیزیولوژی مردانه بیشتر ورزش‌ها را تعریف می‌کند، نیازهای سلامتی آنان پوشش‌های بیمه را تعیین می‌کنند، بیوگرافی اجتماعی آن‌ها انتظارات محل کار و الگوهای شغلی موفق را تعریف می‌کند، دیدگاه‌ها و علائق آنان کیفیت دانش و پژوهش را توصیف می‌کنند، تجارب و دغدغه‌های آنان شایستگی و قابلیت را تعریف می‌کنند، خدمت سربازی آنان شهروندی را توصیف می‌کند، حضور آنان خانواده را تعریف می‌کند، عدم توانایی آنان در کنار آمدن با یکدیگر-جنگ‌ها و فرمانروایی‌هایشان-تاریخ را ترسیم می‌کند، و آلت تناسلی آنان جنسیت را تعیین می‌کند.^{۱۳}

بنابراین امتیازگونه مردانه بسیاری از جنبه‌های اساسی فرهنگ امریکایی را با نگاه مردانه توصیف می‌کند. مردانه بودن این نگاه وقتی که به عنوان هنجار اجتماعی عمومیت می‌یابد، و معیاری برای همه ما می‌شود، از دیدها پنهان می‌ماند. استفاده از «او»ی مردانه (he) به عنوان ضمیر عمومی که برای اشاره به همه افراد بیان می‌شود، اما زنان درون اتاق را نادیده می‌انگارد، به هنجار تبدیل می‌شود. ولی ضمیر عمومی «او»ی زنانه (she) مجاز نیست، و هنگامی که زنان می‌خواهند آن را به کار ببرند بسیاری از افراد ناراحت می‌شوند. این احساس به

خاطر عدم استفاده صحیح از گرامر انگلیسی نیست، بلکه مربوط به مبارزه با ساختار امتیازگونه مردانه‌ای است که در پرده هنجار استفاده از «او»ی مردانه پنهان شده‌است.

ب- انتخاب مبارزه یا عدم مبارزه برعلیه ظلم

صاحبان امتیازگونه‌ها اگر بخواهند می‌توانند با آسودگی خاطر در مبارزات علیه ظلم وارد نشوند. این ویژگی دیگر امتیازگونه است. اغلب این کار به وسیله سکوت کردن انجام می‌شود. در همان زمانی که من در سمت عضو هیأت منصفه خارج از امتیازگونه قرار می‌گرفتم، در عین حال درون امتیازگونه هم بودم. در زمان ادای سوگند برای عضویت هیأت منصفه، هر عضو احتمالی باید خود را معرفی می‌کرد. سپس وکلای خواهان و خواهنده سوالات تکمیلی را می‌پرسیدند. من مراقب بودم که وکیل مدافع، در طول مراسم ادای سوگند، از هر عضو احتمالی هیأت منصفه که شبیه مردان آسیایی بود می‌پرسید که آیا به انگلیسی صحبت می‌کند. از هیچکس دیگر این سوال پرسیده نمی‌شد. قاضی اهمیتی نمی‌داد. مرد آسیایی-امریکایی کنار من وقتی این سوال از وی پرسیده شد لبخند زد و به خود لرزید (خود را عقب کشید). من نمی‌دانم چندبار در طول عمرش مجبور شده‌بود سوالاتی این‌چنین را پاسخ بدهد. بنظرم رسید پاسخ خودم را این‌گونه آغاز کنم:

«من استغفانی و یلدمن هستم، من استاد حقوق هستم، و بله، من انگلیسی صحبت می‌کنم.» می‌خواستم به این طریق توجه‌ها را به رفتار مبتنی بر فرودست‌سازی و کیل مدافع جلب کنم، اما این کار را نکردم. من امتیازگونه سفیدپوست بودنم را با سکوت نشان دادم. در واقع، من امتیازگونه‌ام را با درگیر نشدن نشان دادم، اگرچه ممکن است این انتخاب همیشه به صورت آگاهانه توسط صاحبان امتیازگونه‌ها صورت نگیرد.

بر اساس تعداد امتیازگونه‌هایی که فرد دارد، قدرت انتخاب انواع مبارزاتی را دارد که می‌خواهد درگیرشان بشود. حتی این انتخاب ممکن است به شکل همانندسازی با ظلم دیده‌شود، که امتیازگونه‌ای به وسیله آن شکل گرفته‌است که این انتخاب را پنهان می‌سازد. مزیت داشتن امتیازگونه در روابط اجتماعی به فرد صاحب امتیازگونه از طرق مختلفی مانند دریافت احترام، دانش خاص، یا آسایش بیشتری برای هدایت تعاملات اجتماعی نفع می‌رساند. امتیازگونه برای صاحبش نامرئی است؛ فقط وجود دارد، قسمتی از دنیا، روشی برای زندگی، و یا خیلی ساده مدلی که چیزها هستند. دیگران یک *فقدان* دارند، یک غیبت، یک نقص.

۳- ساختارهای امتیازگونه

علیرغم ویژگی‌های مشترک بهنجار بودن، توان انتخاب اعتراض یا عدم اعتراض به ساختارهای قدرت، و آشکار نبودن امتیازگونه‌های مختلف، شکل امتیازگونه ممکن است براساس نوع روابط قدرت تولیدکننده آن متفاوت باشد. در هر ساختار قدرتی، امتیازگونه خود را به شکلی نشان می‌دهد و عمل می‌کند که نتیجه روابط قدرتی است که آن را به وجود آورده‌اند. امتیازگونه سفیدپوستی از ساختار قدرت نژاد برتر سفیدپوست ناشی می‌شود.^{۱۴} امتیازگونه مردانگی^{۱۵} و امتیازگونه دگرجنس‌خواهی از رتبه‌بندی جنسیتی حاصل می‌شود.^{۱۶}

با بررسی امتیازگونه سفیدپوست بودن، پگی مکینتاش آن را «موضوعی فزّار و دست نیافتنی» توصیف کرد.^{۱۷} او متوجه شد که به عنوان فردی سفیدپوست که از این امتیازگونه بهره‌مند است، «فشار خودداری از آن زیاد است.»^{۱۸} وی امتیازگونه سفیدپوست بودن را این‌گونه تعریف می‌کند:

مجموعه‌ای از دارایی‌هایی بادآورده که [او] هر روز می‌تواند خرج کند، اما [او] در موردش «قرار است» بی‌اعتنا بماند.^{۱۹} امتیازگونه سفیدپوست بودن مانند یک کوله‌بار بی‌وزن نامرئی پر از تمهیدات مخصوص، ضمانت‌نامه‌ها، ابزار، نقشه‌ها، راهنماها، کتابچه‌های رمز، گذرنامه‌ها، ویزاها،

لباس‌ها، قطب‌نما، ابزارآلات اضطراری، و چک‌های سفید
امضاء است.^{۲۰}

مکینتاش چهل و شش موقعیت را تشخیص داد که
برای او به عنوان فردی سفیدپوست فراهم است و همکاران،
دوستان، و آشنایان آفریقایی-آمریکایی او از آن‌ها محرومند.^{۲۱}
بعضی از آن‌ها عبارتند از: شنیدن این‌که مردمی که مانند او
سفیدپوست هستند میراث یا تمدن امریکایی را به این شکل
ممکن ساختند؛ عدم نیاز به آموزش فرزندان در مورد
نژادپرستی برای مراقبت روزانه از خودشان؛ و عدم درخواست
از او برای صحبت از طرف همه افراد هم‌نژادش.^{۲۲}

امتیازگونه همچنین پایه و اساس گرایش جنسی دارد.
جامعه دگرجنس‌خواهی را فرض مسلم می‌داند، و عموماً
روابط هم‌جنس‌گرایانه را نادیده می‌انگارد.^{۲۳} پروفیسور مارک
فاجر آنچه را که او سه برداشت اولیه در مورد زنان و مردان
هم‌جنس‌گرا می‌نامد توضیح می‌دهد: فرضیه روابط جنسی به
عنوان شیوه زندگی، فرضیه داشتن خصوصیات جنس مقابل،
و این ایده که مسائل هم‌جنس‌گراها برای بحث عمومی
مناسب نیستند.

به نظر پروفیسور فاجر، فرضیه روابط جنسی به عنوان
شیوه زندگی به این معناست که یک «عقیده رایج در بین غیر

هم‌جنس‌گرایان وجود دارد که افراد هم‌جنس‌گرا تجربه متفاوتی از رابطه جنسی نسبت به افراد غیر هم‌جنس‌گرا دارند» به طریقی که «همه‌جانبه، اعتیادآور، و کاملاً خالی از عشق، روابط بلندمدت، و ساختار خانواده است.»^{۲۴} در خصوص داشتن خصوصیات جنس مقابل، پروفیسور فاجر توضیح می‌دهد که بسیاری از افراد غیرهم‌جنس‌گرا معتقدند که مردان و زنان هم‌جنس‌گرا «رفتاری که از لحاظ کلیشه‌ای مربوط به جنس مقابل است را نشان می‌دهند.»^{۲۵} این ایده که مسائل هم‌جنس‌گراها برای بحث عمومی مناسب نیستند اخیراً همچون «سوال نکنید، صحبت نکنید» مربوط به امور نظامی پوشش خبری چشمگیری را دریافت نموده‌است.^{۲۶} بنابراین، به گفته پروفیسور فاجر، اگر حتی هم‌جنس‌گرا بودن قابل قبول باشد، «صحبت در مورد هم‌جنس‌گرایی پذیرفتنی نیست.»^{۲۷} پروفیسوری را می‌شناسم که عکسی از عشق بیست ساله‌اش، که همانند خودش مرد است، به همراه عکس پسرشان، در روی میز کارش دارد. هیچ‌گاه هیچ‌کس به او نگفته‌است: «چه خانواده زیبایی داری.»

پروفیسور فاجر این برداشت‌های اولیه را واضحاً به عنوان امتیازگونه مطرح نکرده‌است. با این وجود، او جنبه‌هایی از ساختار قدرت مربوط به گرایش جنسی را توضیح می‌دهد که به دگرجنس‌گراها اجازه می‌دهد در جهانی که این فرضیه‌ها

در خصوص تمایلات جنسی‌شان وجود ندارد زندگی کنند. نه تنها این فرضیات در مورد دگرجنس‌گراها وجود ندارد، بلکه در باره تمایلات جنسی آن‌ها صحبت می‌شود و حتی به صورت عمومی تبلیغ می‌شود.

علیرغم فراگیری امتیازگونه‌ها، جالب است که تئوری‌ها و فعالیت‌های ضد تبعیض معمولا امتیازگونه و نقش آن در تداوم تبعیض را بررسی نکرده‌اند. یک استثنای قابل توجه کار پروفیسور کیمبرل کرنشاو است، که [با استفاده از مثال‌های نژاد و جنس] توضیح داده‌است: «نژاد و جنس ... تنها زمانی که آشکارا به قربانیانشان آسیب می‌رسانند اهمیت می‌یابند؛ از آنجایی که امتیازبخشی به سفیدپوستان و مردان آشکارا رخ نمی‌دهد، عموماً اصلاً دیده نمی‌شود.»^{۲۸}

طرفداران ضد تبعیض، به جای توجه به روابط اساسی میان سلطه، فرودستی، و امتیازگونه حاصل از آن، فقط بر بخشی از ساختار قدرت یعنی ویژگی‌های فرودستان تمرکز می‌نمایند.

پروفیسور آدرین دیویس این‌گونه توضیح می‌دهد:
سلطه، فرودستی، و امتیازگونه سه سر یک اژدها هستند. حمله به آشکارترین سرها یعنی سلطه و فرودستی، و تلاش شجاعانه برای ریز ریز کردن آن‌ها، سر سوم یعنی

امتیازگونه را نخواهد کشت. مانند یک اژدهای چندسر افسانه‌ای که اگر همه سرها هلاک نشوند، قطعا سر دیگری را به وجود خواهد آورد، تبعیض نیز با تمرکز تنها بر ... سلطه و فرودستی از بین نمی‌رود.^{۲۹}

فرودستی مجددا از سری که رها شده‌است یعنی امتیازگونه رشد خواهد کرد، با این وجود واژگان توصیفی و مفهوم‌پردازی تبعیض مانع توانایی ما برای دیدن سر سوم اژدها یعنی امتیازگونه می‌شود. این ناپیدا بودن مهم است زیرا آنچه دیده نمی‌شود، نمی‌تواند مورد بحث یا تغییر قرار بگیرد. بنابراین، برای خاتمه بخشیدن به فرودستی، ابتدا لازم است امتیازگونه را تشخیص بدهیم. تشخیص امتیازگونه به معنای ایجاد واژگان و ساختار کلامی جدید برای بیان نظریه ضد فرودستی است. تنها با به تصویر کشیدن امتیازگونه و وارد کردن آن در گفتمان‌ها، افراد با حسن نیت می‌توانند با تبعیض بجنگند.

۴. به تصویر کشیدن امتیازگونه

برای من، تلاش برای به تصویر کشیدن امتیازگونه اغلب اوقات به شکل تلاش برای دیدن امتیازگونه سفیدپوست بودنم است.^{۳۰} حتی وقتی که در خصوص این تلاش می‌نویسم، می‌ترسم که نژادپرستی خودم اوضاع را بدتر کند و

باعث شود به جای منفعت آسیب بیشتری برسانم. برخی از خوانندگان ممکن است با دیدن فرد سفیدپوستی که از روی ندامت به نژادپرست بودنش اعتراف می‌کند حیرت کنند. من این را با افتخار نمی‌گویم. فقط معتقدم که مهم نیست چقدر سخت برای نژادپرست نبودن تلاش می‌کنم، اما هنوز نژادپرستم. چرا که بخشی از نژادپرستی ساختاری است، من از امتیازگونه‌ای که تلاش می‌کنم آن را ببینم سود می‌برم.

در مقاله‌ای که به همراه پروفیسور ترینا گریلو نگاشتم، تصمیم گرفتیم که از اصطلاح نژادپرستی/سلطه سفیدپوستان برای صحبت در مورد نژادپرستی استفاده کنیم.^{۳۱} ما این ایده را از پروفیسور بل هوکز (کلوریا ژان واتکینس معروف به بل هوکز) گرفتیم که نوشته بود: «نژادپرستی دیگر برای من اصطلاحی نیست که بتواند استثمار سیاه‌پوستان و سایر رنگین‌پوستان در این جامعه را توصیف کند ... دارم می‌فهمم که بهترین اصطلاح برای این موضوع سلطه سفیدپوستان است.»^{۳۲}

سفیدپوستان جهان را از فیلتر آگاهی نژادی نمی‌بینند، اگرچه سفیدها خودشان، البته، یک نژاد هستند. توانایی نادیده‌گرفتن نژاد، درحالی‌که سفیدپوستی هم نژاد است، یک امتیازگونه و یک مزیت اجتماعی است. اصطلاح

نژادپرستی/سلطه سفیدپوستان بر رابطه میان امتیازگونه سفیدپوستان برای نادیده‌گرفتن نژادشان و نژادپرستی تبعیض‌آمیز تأکید دارد.

همچنانکه بل هوکز بیان می‌کند، سفیدپوستان آزادیخواه خودشان را متعصب یا علاقه‌مند به سلطه از طریق تهدید و اجبار نمی‌دانند، اما «آن‌ها نمی‌توانند طرقي را تشخیص بدهند که رفتارشان ساختار سلطه نژادی، که آن‌ها ادعا می‌کنند ای کاش ریشه‌کن شود، را حمایت و تایید می‌کند.»^{۳۳} تداوم برتری سفیدپوستان نژادپرستانه است.

به این بیان همه ما سفیدپوستان نژادپرست هستیم چون همگی از امتیازگونه ساختاری سفیدپوست بودن نفع می‌بریم. سفیدپوستان معمولاً نژادپرستی را رفتاری اختیاری و تعمدی در نظر می‌گیرند که به وسیله دیگرانی ترسناک انجام می‌شود. ما سفیدپوستان زمان زیادی را صرف می‌کنیم تا خودمان و دیگران را متقاعد سازیم که نژادپرست نیستیم. یک قدم بزرگ برای سفیدپوستان پذیرش آن است که ما نژادپرست هستیم و سپس باید ببینیم که برای رفع آن چه باید بکنیم.^{۳۴}

من همچنین برای نداشتن تبعیض جنسیتی تلاش می‌کنم. این موضوع با کارم در خصوص نژادپرستی متفاوت است، زیرا من یک زنم و خودم فرودستی جنسیتی را تجربه

می‌کنم. اما مهم است که بفهمیم حتی زمانی که به واسطه ساختار قدرت خاصی از امتیازگونه بهره‌مند نیستیم، ثمره فرهنگی هستیم که نگرش‌هایش را در ما القا می‌نماید. من باید مطمئن شوم که از دانشجویان دخترم سوال می‌پرسم و به همان دقتی به پاسخ‌هایشان گوش می‌کنم که به پاسخ‌های پسران.

هم‌چنان که برای کسب توانایی دیدن امتیازگونه‌ها تلاش می‌کنیم، مهم است به‌خاطر داشته‌باشیم که هریک از ما بسیار پیچیده‌تر از تنها نژاد یا جنسیت‌مان هستیم. درست همان‌طور که من نژادی دارم، که سفیدپوست است، و جنسیتی، که زن است، من گرایشی جنسی (دگرجنس‌گرا) و گرایشی مذهبی (یهودی) و انگشتانی لاغر هم دارم و یک شناگر هم هستم.

نکته این است که من، و البته همه ما، مجموعه‌ای از بسیاری از چیزها هستیم. پروفیسور کیمبرل کرنشاو ایده فصل مشترک را در حوزه قضایی زنان مطرح نمود.^{۳۵} کار وی فصل مشترک نژاد، برای مثال افریقایی-امریکایی، را با جنسیت، مثلاً زن بررسی می‌نماید. بنابراین، بررسی فصل مشترک‌ها توسط کرنشاو بر فصل مشترک فرودستی‌ها تمرکز دارد. امتیازگونه

هم می‌تواند با فرودستی یا سایر ساختارهای امتیازگونه‌ها فصل مشترک داشته‌باشد.

مشاهده امتیازگونه‌ها در فصل مشترک‌شان به دلیل این حقیقت که هیچ فردی کاملاً برخوردار یا کاملاً محروم از امتیازگونه نیست کار پیچیده‌ای است. اکثر ما به طرقی صاحب امتیازگونه و در موارد دیگر فاقد آن هستیم. یک فرد بسیار فقیر ممکن است بزرگترین فرزند خانواده بوده و نسبت به خواهر و برادرهایش اعمال قدرت نموده‌باشد. ثروتمندترین زن افریقایی-امریکایی، که می‌تواند یک قاضی فدرال باشد، ممکن است هنوز هنگامی که در خیابان قدم می‌زند آماج برچسب‌های نژادی و جنسیتی قرار بگیرد. تجربه همزمان امتیازگونه‌ها و فرودستی‌ها در جنبه‌های مختلف از زندگی‌مان موجب ابهام تجربیات‌مان می‌شود و حضور امتیازگونه‌ها را از زبان و آگاهی ما هرچه بیشتر پنهان می‌سازد.

ما اغلب بر تجربه ظلم تمرکز داریم و از جایگاه امتیازگونه برای مقابله با ظلم عمل می‌کنیم بدون این‌که آگاهانه این انتخاب را انجام دهیم. یک پروفیسور زن افریقایی-امریکایی از جایگاه امتیازگونه قدرت به عنوان یک استاد دانشگاه عمل می‌کند تا بر آن فرودستی که دانشجویان مرد سفیدپوستش می‌توانستند بر او تحمیل کنند غلبه نماید. یا یک استاد زن سفیدپوست ممکن است از امتیازگونه

سفیدپوست بودن برای تعریف جامعه کلاسش استفاده کند، و از جایگاه قدرت آن امتیازگونه برای کاستن از هر ضعف جنسیتی که ممکن است مورد استفاده دانشجویانش برای تضعیف کنترل کلاس وی قرار بگیرد بهره ببرد. از آنجایی که انتخاب استفاده از جایگاه امتیازگونه ممکن است ناآگاهانه صورت بگیرد، فرد، برای مثال استاد زن سفیدپوست، ممکن است خود را قربانی تبعیض جنسیتی ببیند، که امکان دارد در واقع هم چنین باشد. اما بعید است که او متوجه مشارکت خود در اعمال تبعیض، به وسیله ایجاد جوّ موجود در کلاس، باشد.

توجه به فصل مشترک‌ها می‌تواند به آشکارسازی امتیازگونه‌ها کمک کند. این امر خصوصا زمانی اتفاق می‌افتد که به خاطر داشته‌باشیم فصل مشترک‌ها چندوجهی، شامل فصل‌های مشترک فرودستی‌ها و امتیازگونه‌ها، هستند. فصل مشترک‌ها را به صورت سه بعدی تصور کنید، که در آن خط‌های متعددی به هم برخورد می‌کنند. یک نفر از مرکز می‌تواند جهات مختلف را ببیند. هر فردی در مرکز این تقاطع‌های فراوان قرار دارد، جایی که بسیاری از این رشته‌ها به هم می‌رسند، شبیه به یک کوش بال.^{۳۶} کوش بال یک اسباب‌بازی محبوب کودکان است. اگرچه توپ نامیده می‌شود

و یک حجم کروی سفت مناسب برای پرتاب کردن و گرفتن را به ذهن متبادر می‌سازد، کوش بال نه سفت است و نه محکم. صدها رشته لاستیکی را تصور کنید که در مرکز به هم وصل هستند. به طور ذهنی انتهای هر رشته را ببرید. توده نرم و جنبان درون دستتان کوش بال است، که باز هم برای پرتاب کردن و گرفتن مناسب است، اما هنگامی که در هوا پرواز می‌کند یا زمانی که در سرجایش باد از میان رشته‌های لاستیکی‌اش عبور می‌کند تغییر شکل می‌دهد. کوش بال یک توپ جنبان است.

کوش بال یک توپ پُست مدرن (فرامدرن) کامل است.^{۳۷} شکل آن «این مطلب را نمایان می‌سازد که هر فردی درون یک ماتریکس از [دسته‌هایی] که در زمینه‌های مختلف با هم تعامل دارند محاط شده‌است» که به شکل‌های متفاوت درمی‌آید.^{۳۸} ما در بعضی زمینه‌ها از امتیازگونه برخورداریم و در برخی دیگر فرودست هستیم، و این زمینه‌ها در تعامل با هم هستند.

کوشش‌های اجتماعی برای دسته‌بندی همانند کوش بال پویا و متحرک، و در حال تغییر و تحول هستند ولی جرم مرکزی خود را حفظ می‌کنند. وقتی جامعه فردی را بر اساس نژادش، به سفیدپوست یا رنگین پوست، دسته‌بندی می‌کند، در واقع، یکی از رشته‌های کوش بال را برمی‌دارد و می‌گوید:

«این رشته را ببینید، این نقشی تعیین‌کننده و مرکزی دارد. این مهم است.» و نژاد ممکن است رشته‌ای بسیار مهم باشد، اما در واقع، نگاه به یک رشته برای دیدن شکل کلی توپ یا وضعیت کلی فرد کمکی نمی‌کند. حتی «نژاد» نامیدن این تجربه وجوه مختلف آن را پنهان می‌کند زیرا نژاد ممکن است دسته‌ای از رشته‌های مختلف مانند رنگ پوست، فرهنگ، هویت، و تجربیات را دربرگیرد.

تمایل به برچسب زدن با این دسته‌بندی‌ها تصور ما از کل کوشش بال، که در آن رشته‌های متعددی با هم مرتبطند، را مبهم و تاریک می‌کند. هیچ فردی واقعا در یک دسته جای نمی‌گیرد؛ بلکه هرکس در فصل مشترک دسته‌های زیادی قرار دارد. تفکر براساس دسته‌بندی تصور پیچیدگی هر فرد را سخت یا غیرممکن می‌سازد. فشار فرهنگی برای انتخاب یک دسته سال‌ها وجود داشته‌است.^{۳۹} ولی اجبار برای چنین انتخابی به دیدی توخالی منجر می‌شود که نمی‌تواند عدالت را برقرار کند.

عدالت نیازمند آن است که فرد را به صورت کامل در زمینه اجتماعی ببینیم، اما زمینه‌های اجتماعی پیچیده هستند. موقعیت‌های پیچیده و سخت که در عمل منجر به فرودستی می‌شوند نمی‌توانند با زبان عادی توصیف شوند، زیرا

این زبان امتیازگونه‌ها را مخفی می‌کند. زبان امتیازگونه را با خنثی سازی زبانی پایه‌های اصلی فرودستی پنهان می‌کند، بنابراین رتبه‌بندی فرهنگی پنهان در کلماتی مانند نژاد، جنسیت، و گرایش جنسی از زبان کنار گذاشته می‌شود. با آشکارسازی رتبه‌بندی، پیچیدگی مشکلات کمتر نمی‌شود، اما صحبت در مورد آن‌ها به طریقی واضح‌تر و مفیدتر امکان‌پذیر می‌شود.

ما کوش بال‌هایی هستیم که از رشته‌های متصل به هم زیادی ساخته شده‌ایم. در فرهنگ ما با این رشته‌ها به شکلی واحد رفتار نمی‌شود. بعضی از این دسته‌ها مفاهیمی دارند که در محیط منعکس شده و فرضیات دیگری را به وجود می‌آورند. در امریکای دهه ۱۹۹۰، نژاد چنین دسته‌ای است. برای مثال، دوستی دارم که ۱۷ ساله است با موهای بلوند و چشمان میثی و پوستی رنگ‌پریده که خود را به واسطه میراث ژنتیکی‌اش اسپانیایی و ترکیب سیاه و سفید معرفی می‌کند. وی همچنین باهوش و یک شناگر است. زمانی با هیجان زیاد با دوستش در خصوص پذیرفته‌شدنش به دانشگاه کالیفرنیا در سن‌دیوگو، که به او بورسیه استعداد تحصیلی داده بود، در حال صحبت بوده‌است که به اصطلاح دوستش به او می‌گوید: «عجب، ولی نژادت را چه نوشته بودی؟»

استفاده از دسته نژاد قدرت محو کردن تمام دست‌آورد‌های او، همه شب بیخوابی‌هایش برای نمره‌های بهتر، و تمام تلاش‌هایش در تمرینات شنا را داشت. به کار بردن کلمه نژاد در این مکالمه به او حس بی‌ارزشی و به طریقی «کمتر بودن» را داد. تأکید دوستش بر نژاد، اشاره به سفیدپوست نبودنش، او را تحقیر کرد، اگرچه او به نژادش افتخار می‌کرد.

دسته‌بندی‌های مبتنی بر قدرت^{۴۰}، مانند نژاد، نگاه ما به دنیا و خودمان را شکل می‌دهد. اکثر مایی که از امتیازگونه سفیدپوست بودن برخورداریم زندگی‌های سفیدپوستانه داریم. مدارس، فروشگاه‌ها، مراکز درمانی، و محله‌هایمان را در نظر بگیرید. در بیشتر جاهایی که وقت می‌گذرانیم، در محیطی سفیدپوست هستیم، مگر این‌که نسبت به بودن در محیطی با تلفیق نژادی نگاهی مثبت داشته‌باشیم.

دانشکده‌های حقوق ما از معدود اماکنی هستند که شانس واقعی برای شرکت در یک اجتماع تلفیقی را داریم، اجتماعی که از لحاظ بسیاری از این دسته‌های قدرت حقیقتاً متنوع است. به وجودآوردن حس اجتماع در میان چنین دسته‌های قدرت مختلفی چالش بزرگ ماست. موسسات باید به پروژه به وجودآوردن اجتماعی متنوع به عنوان بخشی از کار

موسسه‌شان توجه کنند.^{۴۱} محسوس بودن کار مهم است، چون این فرآیندی ادامه‌دار است. یک استاد حقوق سفیدپوست را می‌شناسم که یک بار پرسید چرا باید به کار علیه نژادپرستی ادامه دهد وقتی که قبلاً هشت ساعت، یک روز کامل در تعطیلات آخر هفته، را به کارگاهی در این مورد اختصاص داده و هیچ پایانی برای نژادپرستی نمودار نیست.

ساختارهای قدرت که در ساختن جامعه دخالت می‌کنند هیچ راه‌حل سریعی ندارند، اما ساختن جامعه باید زندگی ما باشد - همه زندگی ما. یک فرد سفیدپوست می‌تواند هر زمان که بخواهد با برگشتن به امتیازگونه‌اش نگران نژادپرستی نباشد. مردان و دگرجنس‌گراها می‌توانند ساختار رتبه‌بندی جنسیتی را، اگر بخواهند، نادیده بگیرند. زنان و هم‌جنس‌گراها نمی‌توانند.

اخیرا در کلاس شبه‌جرم از گروه‌هایی از دانشجویان خواستم که افکارشان در مورد اصلاح شبه‌جرم را بنویسند.^{۴۲} قسمتی از هدفم فراهم کردن موقعیتی برای بحث در مورد مشکلات در بین دانشجویان بود. می‌خواستم که آن‌ها با یکدیگر در باره دنیای کامل‌تری فکر کنند. روزنامه حقوقی محلاً تفکرات برتر را، به همراه عکس دانشجویان، در یک همایش (سمپوزیوم) شبه جرم منتشر کرد.

رتبه‌بندی‌های سازمانی حتی در شرایطی اینقدر به ظاهر ایمن خود را نشان می‌دهند. یکی از گروه‌هایی که کارشان چاپ شد فقط از زنان رنگین‌پوست تشکیل شده بود. بعد از انتشار افکارشان، من به یکی از این زنان گفتم: « باید خیلی از انتشار کارتان خوشحال شده باشید.»

او شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: «البته بقیه می‌گویند کار ما برای این انتخاب شده‌است که ما اینقدر در دانشکده حقوق ضعیف بوده‌ایم که شما فقط خواسته‌اید به ما کمکی کرده باشید. می‌دانید، به خاطر این که شما نسبت به اقلیت‌ها در این دانشکده دلسوز هستید.»

هم‌چنان که افکار زیادی در ذهنم می‌چرخید با نابوری به او نگاه کردم. بازتاب این شایعه، که کار آن‌ها به طریقی کمتر از کار بقیه بوده، اگرچه بی‌اساس و غیرواقعی بود، آن‌ها را از لذت بردن از انتشار کارشان، همانگونه که برای دانشجویان سفیدپوست ممکن بود، محروم کرد. در مورد این دانشجوی اسپانیایی، حتی خوشحالی زودگذر حاصل از دیدن نامش در روزنامه و انتشار مقاله‌اش از وی گرفته شد. هویت بی‌نام «آن‌ها» که جامعه را سفیدپوست تعریف می‌کرد و این دانشجویان را دیگران می‌نامید، حتی این میزان ناچیز اعتماد به نفس و موفقیت را از آنان دریغ کرد.

به او گفتم: «شما حتی نمی‌توانید، همانند بقیه دانشجویان حاضر در همایش، از انتشار مقاله‌تان لذت ببرید.» او سرش را تکان داد و گفت: «اینجا دقیقا امور همین‌گونه است. من تعجب نمی‌کنم.»

اما من تعجب کرده‌بودم از این‌که دانشجویان این‌گونه نسبت به سایر دانشجویان رفتار می‌کردند. بخشی از امتیازگونه سفیدپوست بودنم قادر است تعجب کند، برای فراموش کردن آنچه که افراد رنگین‌پوست برای بقاء در موسسات عمدتا سفیدپوست نمی‌توانند فراموش کنند. علاوه بر تعجب، من البته احساس ناامیدی و خشم داشتم از این‌که تلاش آموزشی من در کمک به همه دانشجویان برای انتشار مقاله‌شان منجر به درد و اندوه دانشجویان رنگین‌پوست شده‌بود.

بنابراین، خیلی مهم است که ما، به عنوان اعضای یک جامعه دانشگاهی حقوق، مبحث ساختارهای قدرت و امتیازگونه را به کلاس‌های درسمان ببریم.^{۴۳} پویایی کلاس‌های درس، البته در متن ساختارهای قدرت و امتیازگونه که این مقاله به آن‌ها پرداخت، شکل می‌گیرد. فرهنگی که در آن زندگی می‌کنیم به درون کلاس‌هایمان نفوذ می‌کند و آن‌ها را حتی قبل از نگارش کلمه‌ای بر تخته‌سیاه آورده می‌کند. و تحصیلات حقوقی خودش شکل دیگری از امتیازگونه نخبگان

فکری در پویایی کلاس‌های درس دانشکده حقوق، رشته دیگری از کوش بال، را دارد.

روش سنتی سقراط، یعنی مدل آموزش از طریق پرسیدن سوالات زیاد، موجب توهین و ارباب در کلاس و الگو قراردادن استاد به عنوان کسی می‌شود که همه چیز را می‌داند. بیشتر کلاس‌ها به صورت سالن کنفرانس ساخته شده‌اند، یک نفر تنها روی سکو جلوی بقیه با صدای بلندتری قرار دارد و بقیه دانشجویانی هستند که در ردیف‌هایی نشسته‌اند و نقش ناظرهای منفعلی را دارند که به بالا و آن فرد نگاه می‌کنند. این تأکید بر انفعال در مقابل اقتدار، توقع و الگویی است که از آموزش حقوقی انتظار می‌رود. تعجبی ندارد که پروفیسور دانکن کندی آن را آموزش سلسله مراتب می‌نامد.^{۴۴}

زمانی پروفیسور گلوریا واتکینس، معروف به بل هوکز، را دیدم که وارد قسمت صندلی‌های حصار شد و شروع به صحبت کرد درحالی‌که در میان آنان قدم می‌زد. نزدیک بودن او حس صمیمیتی ایجاد کرد و خیلی موثر بود. ولی بعضی از دانشجویان وقتی او سکو را ترک کرد و وارد حریم «آن‌ها» شد، احساس تجاوز به حقوقشان را داشتند. باز هم استاد صاحب امتیازگونه است و شکل تعامل را تعیین می‌کند.

امتیازگونه اقتدار معلم میانبر جذابی به سایر ساختارهای امتیازگونه است، زیرا همه اساتید با بسته‌های یکسانی از امتیازگونه‌ها وارد کلاس نمی‌شوند. با هر استاد زنی که تا کنون در این مورد صحبت کرده‌ام معتقد است که اساتید مرد، با اشاره ظریف «تو به اینجا تعلق داری»، از قبل در کلاس درس پذیرفته شده‌اند، آن‌چه که اساتید زن وقتی وارد کلاس می‌شوند دریافت نمی‌کنند. اخیراً نشریه حقوقی زنان برکلی یک شماره کامل را به همایشی در خصوص تجربیات زنان افریقایی-امریکایی که در مدارس عالی حقوق تدریس می‌کنند اختصاص داد.^{۴۵} خواندن آن بسیار الزام‌آور است.

من اخیراً گفتگویی راجع به پدیده امتیازگونه هیأت‌های علمی مردانه دانشگاه‌ها با یک همکار مرد داشتم که از این موضوع بسیار ناراحت شد. به نظر وی این مفهوم امتیازگونه باعث کم‌ارج نمودن اساتید مرد می‌شد. او گفت که به سختی در کلاس درسش کار کرده، که اگر نمی‌کرد، دانشجویانش نمی‌گفتند او استاد خوبی است. من با او موافق بودم که دانشجویان به سرعت یک استاد ضعیف را، چه مرد باشد چه زن، رد می‌کنند. اما من در مورد پیش‌فرض ماهربودنی صحبت می‌کردم که پیش از آن‌که کسی سخنی گفته باشد رخ می‌دهد. شک خاصی که دانشجویان نسبت به من چون یک زنم (بعضی این را به من اظهار کرده‌اند) دارند به

این معناست که من باید سخت‌تر کار کنم وقتی در مقابل کلاس می‌ایستم، با آن‌که من با امتیازگونه سفیدپوست بودنم در آنجا می‌ایستم.

ما به عنوان اساتید با امتیازگونه و جایگاهمان در سلسله مراتب تحصیلات حقوقی دست و پنجه نرم می‌کنیم؛ دانشجویان هم همین کار را می‌کنند. من مقاله‌ای در مورد سکوت حاکم بر کلاس‌های درس نوشته‌ام.^{۴۶} این سکوت، یا عدم مشارکت، وقتی رخ می‌دهد که به آن‌ها حس تعلق نداشتن را منتقل می‌کنیم. در حالی‌که ممکن است این کار را کاملاً غیرمتمدانه انجام دهیم، فرودست‌سازی جنسیتی، به نفع دانشجویان پسری که می‌توانند دختران را مسخره کنند، شیوه مرسوم تحصیلات حقوقی برای چندین نسل بوده‌است. یک دانشجوی حقوق دانشگاه ییل داستان به اصطلاح «جوکی» را تعریف کرد که استاد درس شواهد و مدارک او (که مرد بود) در باره پرونده قتل زنی توسط همسرش در جریان یک جروبحث گفته بود. زن در جریان مشاجره به مادرش زنگ زده بود؛ مسئله حقوقی این بود که آیا شهادت مادر مقتول، که آنچه دخترش در طی مشاجره تلفنی به مادرش گفته بود را گزارش می‌کرد قابل پذیرش بود یا نه. استاد مدارک را توضیح داد و بعد به شوخی گفت: «بنظرم این آخرین مشاجره آن‌ها

بود.» دانشجو عکس‌العمل خود را با این صحبت درونی بیان کرد:

آیا باید دستم را بلند کنم و به او بگویم جوک گفتن در مورد زنان کتک‌خورده (آسیب‌دیده) خنده‌دار نیست؟ آیا باید بعد از کلاس با او صحبت کنم؟ او پذیرش سوال پرسیدن در کلاس را ندارد، پس شاید باید بعداً به سراغش بروم، اما توجه هم‌کلاسی‌هایم به این مطلب جلب نخواهد شد. به‌علاوه یک جای خالی در دفترچه‌ام وجود دارد و نمره این درس را از دست خواهم داد.^{۴۷}

تاثیر ساختار قدرت جنسیت بر دانشجویان زن ما زیان‌بار است. ما به عنوان اساتید باید تضمین کنیم که هر فردی بخشی از فرآیند آموزشی است.

تضمین مشارکت همه در فرآیند آموزشی به این معناست که ما، به عنوان اساتید و دانشجویان، و اعضای یک اجتماع، باید در مورد این فکر کنیم که چگونه اظهارات و نظریات ما در کلاس درس شنیده می‌شوند. این اساس ادب است و نه سانسور. اگر می‌خواهیم اجتماع ما دربرگیرنده همه افراد درونش باشد، مردم کلیمی را «جهود» و زنان را «دختره» نمی‌نامیم. ما آسیب‌زننده می‌شویم وقتی این، به گفته ریچارد دلگادو، «کلماتی که مجروح می‌کنند» را به کار می‌بریم.^{۴۸}

همچنین ما باید متوجه باشیم که چه کسانی در کلاس‌هایمان صحبت می‌کنند یا نمی‌کنند. دقت کنیم که استاد چه کسانی را صدا می‌کند، چه کسانی را تأیید می‌کند، به چه کسانی فرصت‌های طولانی‌تری می‌دهد، و از چه کسانی به سرعت عبور می‌کند. زمانی که دانشجویان دختر من ۱۰٪ صحبت‌های کلاس را انجام می‌دهند در صورتی که در واقع ۵۰٪ کلاس را تشکیل می‌دهند، آن‌ها را بعد از کلاس ننگه می‌دارم تا در این خصوص با آن‌ها صحبت کنم. این قوای محرکه نامرئی درون کلاس باید مشخص بشوند و مورد توجه قرار بگیرند.

روش من در آموزش، شنیدن حرف‌های دیگران و گوش کردن است. شکل سخنرانی و ترتیب کلاس به من قدرت و امتیاز می‌دهد. می‌دانم که این فرم هنری کار است، ولی ما باید طرح‌های بهتری برای ساختن کلاس‌ها داشته باشیم. باید جای اسباب و اثاثیه را عوض کنیم. و مهم‌تر از آن، باید روش‌های بهتری برای ارتباط با یکدیگر برای ساختن اجتماع ایجاد کنیم. هیچ‌کس از مشکلات این فرآیند در امان نیست. حکایت فریسی و باجگیر، تمثیلی از انجیل لوقا باب ۱۸، خطاب به کسانی است که به درستکاری خود اعتقاد دارند، درحالی‌که به سایرین به دیده تحقیر می‌نگرند. در این حکایت،

فریسی تلاش‌های خودش را برای مراعات و اجرای احکام دینی بیان می‌کند و خدا را شکر می‌کند که بهتر از باجگیر است. ولی باجگیر با فروتنی از خداوند طلب رحمت می‌کند. حکایت این‌طور نتیجه می‌گیرد که هرکس ادعای بلندی کند، پست گردد و هرکس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.^{۵۰} کسی نمی‌تواند این حکایت را بشنود و فکر نکند: «چقدر خوشحالم که من مثل فریسی نیستم، من آن‌طور فکر نمی‌کنم.» و آن وقت است که گمراه می‌شویم، چون فکر می‌کنیم که بهتر از دیگران هستیم. این حکایت برای کار ما یعنی تلاش برای دیدن امتیازگونه‌هایمان، که اینقدر دیدنشان سخت است، مهم است. به جای نگرانی در مورد این‌که چگونه قائل به تبعیض نژادی، جنسیتی، یا هر تبعیض دیگری نباشم، به ساختارهای قدرت و امتیازگونه‌ای فکر کنیم که این تبعیض‌ها را حفظ می‌کنند. و تلاش کنیم که کاری برای آن انجام بدهیم.

امیدوارم که صاحبان حسن نیت بتوانند این ساختارهای قدرت را با دیدنشان در زندگی‌هایمان تغییر دهند. قدرت شعار فمینیستی دهه ۱۹۷۰ یعنی «امر شخصی سیاسی است» باید به طرقی جدید مورد بررسی قرار بگیرد. سعی کنید با کسی دوست شوید که در فصول مشترک متفاوتی با شما ایستاده‌است.

-
1. Charles R. Lawrence, III, *A Dream: On Discovering the Significance of Fear*, 10 NOVA L.J. 627 (1986), *republished in* Charles R. Lawrence, III, *The Word and the River: Pedagogy as Scholarship as Struggle*, 65 S. CAL. L. REV. 2231, 2231-2236 (1992).
 2. *Id.* at 2232.
 3. See MARILYN FRYE, *THE POLITICS OF REALITY: ESSAYS IN FEMINIST THEORY*, at 19-34 (1983) (discussing sex marking and sex announcing, the necessity to determine gender).
 4. Angela Harris & Marge Shultz, *'A(nother) Critique of Pure Reason': Toward Civic Virtue in Legal Education*, 45 STAN. L. REV. 1773, 1796 (1993).
 5. Anne Fausto-Sterling, *The Five Sexes: Why Male and Female Are Not Enough*, *The Sciences*, Mar. /Apr. 1993, at 20. (Thanks to Gregg Bryan for calling my attention to this article.) *See also* Frye, *supra* note 3, at 25.
 6. ADRIENNE RICH, *Compulsory Heterosexuality and Lesbian Existence*, in *BLOOD, BREAD, AND POETRY, SELECTED PROSE 1979-1985* (1986).
 7. *See* Stephanie M. Wildman & Becky Wildman-Tobriner, *Sex Roles Iced Popular Team?*, S.F. CHRON., Feb. 25, 1994, at A23.

8. RICH, *supra* note 6, at 57 ("Heterosexuality has been both forcibly and subliminally imposed on women.").
9. Richard Delgado & Jean Stefancic, *Pornography and Harm to Women: 'No Empirical Evidence?'*, 53 OHIO ST. L.J. 1037 (1992) (describing this "way things are." Because the norm or reality is perceived as including these benefits, the privileges are not visible).
10. See Lucinda M. Finley, *Breaking Women's Silence in Law: The Dilemma of the Gendered Nature of Legal Reasoning*, 64 NOTRE DAME L. REV. 886 (1989).
11. See Leslie Bender, *A Lawyer's Primer on Feminist Theory and Tort*, 38 J. OF LEGAL EDUC. 1 (1988).
12. See Taunya Banks, *Gender Bias in the Classroom*, 38 J. LEGAL EDUC. 137 (1988); Stephanie M. Wildman, *The Question of Silence: Techniques to Ensure Full Class Participation*, 38 J. LEGAL EDUC. 147 (1988).
13. CATHARINE A. MACKINNON, TOWARD A FEMINIST THEORY OF THE STATE 224 (1989).
14. See Cheryl Harris, *Whiteness as Property*, 106 HARV. L. REV. 1709 (1993) (describing the allocation of societal benefits based on white racial identity).

See also Neil Gotanda, *A Critique of "Our Constitution Is Color-Blind"*, 44

STAN. L. REV. 1, 23-36 (1991) (describing the contingent, socially constructed nature of racial categories).

15. *See* MACKINNON, *supra* note 13.

16. *See* Sylvia Law, *Homosexuality and the Social Meaning of Gender*, 1988

Wis. L. REV. 187, 197 (1988); Marc Fajer, *Can Two Real Men Eat Quiche Together?*

Storytelling, Gender-Role Stereotypes, and Legal Protection for Lesbians and Gay Men, 46 U. MIAMI L. REV. 511, 617 (1992).

Both articles describe heterosexism as a form of gender oppression. Yet describing heterosexual privilege as part of another system of oppression, i.e. gender, may ultimately contribute to the maintenance of heterosexism.

17. Peggy McIntosh, *Unpacking the Invisible Knapsack: White Privilege*, CREATION SPIRITUALITY, Jan./Feb. 1992, at 33.

18. McIntosh, *supra* note 17, at 33. Martha Mahoney has also described aspects of white privilege. *See* Martha Mahoney, *Whiteness and Women, In Practice and Theory: A Reply to Catharine MacKinnon*, 5 YALE J. LAW & FEMINISM 217 (1993).

19. The quotations around "meant" evidently refer in an unspoken way to the unwritten rules that surround the subject of white privilege.

20. McIntosh, *supra* note 17, at 33.

21. *Id.* at 34.

22. *Id.*

23. See RICH, *supra* note 6.

24. Fajer, *supra* note 16, at 514.

25. Fajer, *supra* note 16, at 515.

26. See, e.g., Michael R. Gordon, *Pentagon Spells Out Rules For Ousting Homosexuals; Rights Groups Vow a Fight*, N.Y. TIMES, Dec. 23, 1993, at A1.

27. Fajer, *supra* note 16, at 515.

28. Kimberl6 Crenshaw, *Demarginalizing the Intersection of Race and Sex: A Black Feminist Critique of Antidiscrimination Doctrine, Feminist Theory and Antiracist Politics*, CHICAGO LEGAL ISSUES FORUM 139, 151 (1989). Another important exception, Mari Matsuda, urges those who would fight subordination to "ask the other question," showing the interconnection of all forms of subordination:

The way I try to understand the interconnection of all forms of subordination is through a method I call "ask the other question." When I see something that looks racist, I ask, "Where is the patriarchy in this?"

When I see something that looks sexist, I ask, "Where is the heterosexism in this?"

Mari J. Matsuda, *Beside My Sister, Facing the Enemy: Legal Theory Out of Coalition*, 43 STAN. L. REV. 1183, 1189 (1991).

29. Adrienne D. Davis, *Toward A Post-essentialist Methodology or a Call to Countercategorical Practice* (1994) (unpublished manuscript on file with the author); *see also* Adrienne D. Davis, *Playing in the Light*, 45 AM. U. L. REV. - (Forthcoming 1995) (Where she discusses the black/white paradigm in the context of domination, subordination, and privilege).

30. *See* Barbara J. Flagg, "Was Blind, But Now I See". *White Race Consciousness and the Requirement of Discriminatory Intent*, 91 MICH. L. REV. 953

(1993) (concerning the privileging of whiteness and the difficulty for whites to see whiteness as part of the decision making process).

31. Trina Grillo & Stephanie M. Wildman, *Obscuring the Importance of Race: The Implication of Making Comparisons Between Racism and Sexism (or Other -isms)*, 1991 Duke L.J. 397.

32. bell hooks, *Overcoming White Supremacy: A Comment*, in TALKING

BACK: THINKING FEMINIST, THINKING BLACK 112 (1989).

33. *Id.* at 113.

34. See also Jerome McCristal Culp, Jr., *Water Buffalo and Diversity: Naming*

Names and Reclaiming the Racial Discourse, 26 CONN. L. REV. 209 (1993)

(urging people to name racism as racism).

35. Crenshaw, *supra* note 28.

36. The image of the Koosh ball to describe the individual at the center of many intersections evolved during a working session between Adrienne Davis, Trina Grillo, and me. I believe that Trina Grillo uttered the words, "It's a Koosh ball." San Francisco, California, March, 1992. Koosh ball is a registered trademark of Oddzon Products, Inc., Campbell, CA.

37. See Allan C. Hutchinson, *Identity Crisis: The Politics of Interpretation*, 26 New ENG. L. REV. 1173 (1992) (describing the post-modern view of identity as perspectival and fluid).

38. Joan C. Williams, *Dissolving the Sameness/Difference Debate: A Post-Modern Path Beyond Essentialism in Feminist And Critical Race Theory*, 1991

Duke L.J. 296, 307. Williams acknowledges work by Angela Harris, Mari Matsuda,

Patricia Williams, Martha Minow, and Charles Taylor on this identity theme. *Id.* at n.47.

39. Thus in 1916 Harold Laski wrote: "Whether we will or no, we are bundles of hyphens. When the centers of linkage conflict a choice must be made."

Harold J. Laski, *The Personality of Associations*, 29 HARV. L. REV. 404, 425 (1916).

40. Power categories is my term. In her work on classification Adrienne

Davis calls these categories "hegemonic." Davis, *supra* note **29**, at **32**.

41. I was impressed, when I lectured at St. Thomas University School of Law, that they have a human relations committee, which means that the law school takes this process seriously.

42. Another description of this exercise appears in Stephanie M. Wildman, *Bringing Values and Perspectives Back into the Law School Classroom*, 4 S. CAL. REV. OF LAW AND WOMEN'S STUDIES - (forthcoming **1995**).

43. See Stephanie M. Wildman, *Privilege and Liberalism in Legal Education:*

Teaching and Learning in a Diverse Environment, 10 BERKELEY WOMEN'S

L.J. **88** (1995).

44. See Duncan Kennedy, *Legal Education as Training for Hierarchy*, in THE POLITICS OF LAW 40 (ed. David Kairys 1982).

45. See *Black Women Law Professors: Building a Community at the Intersection of Race and Gender, A Symposium*, 6 BERKELEY WOMEN'S L.J. 1 (1990-91).
46. See Wildman, *supra* note 12, and Stephanie M. Wildman, *The Classroom Climate: Encouraging Student Involvement*, 4 BERKELEY WOMEN'S L.J. 326 (1989).
47. Wildman, *supra* note 12, at **150**.
48. Richard Delgado, *Words that Wound: A Tort Action for Racial Insults, Epithets, and Name-Calling*, 17 HARV. C.R.-C.L. L. REV. 133 (1982).
49. Luke 18:9-14; Thanks to Dr. Dan McPherson, who used this parable in a talk he gave at USF during Respect Week 1994. DR. DAN MCPHERSON, MIDDLE CLASS WHITE GUYS AND THE HETEROSEXUAL AGENDA (1994).
50. Luke 18:14.

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

با نظر به جنبه‌های پدیدارشناسی و اجتماعی-تاریخی
جاشوا فیشمن^۴

۴ . این مقاله ترجمه فصل اول از کتاب «زبان و اتنیسیتی» نوشته جاشوا فیشمن است که در سال ۱۹۸۹ منتشر شد. مشخصات کتاب چنین است:

Joshua A. Fishman: Language and ethnicity in minority sociolinguistic perspective, 717 pp. Clevedon, Philadelphia: Multilingual Matters. 1989.

به عقیده من نباید مدام درگیر صحت و سقم تعاریف ارائه شده بود؛ البته از همان ابتدا ضروری است تمایزهایی مطلوب در زمینه مورد گفتمان تعریف کرد. اتنیسیتی بُعدی از فرهنگ است که مجموع تعاریف خود و دیگری را شامل می‌شود. به تعبیری در گستره اتنیسیتی، «ما» در تقابل با «دیگران» و «دیگران» نیز در تقابل با «دیگری» قرار دارند. البته این در زندگی روزمره همیشه آگاهانه و قابل رؤیت نیست (در وهله اول این‌ها خصوصیات *ناسیونالیسم اتنیک* اند، و در ادامه نیز مرتبط با جنبه‌ی اجتماعی-تاریخی اتنیک و جنبه‌ی دیگری هستند که باید حتماً بررسی شود)؛ با این وجود نمی‌توان گفت بدون هیچگونه آگاهی‌ای انجام می‌شوند و البته در برخی بررسی‌های تقابلی کاملاً امری آگاهانه محسوب می‌شوند.

تعریف اتنیسیتی با استفاده از واحدهای اندازه و مقیاس چندان کارآمد نیست. یک مشخصه می‌تواند ویژگی کلی واحدهای کوچک مقیاس به عنوان مثال در سطح گروه، طایفه یا دهکده باشد؛ یا بالعکس بر مقیاس‌های بزرگتر به عنوان مثال مناطقی از کشور، کل کشور یا حتی چندین کشور همسایه نیز اعمال شود؛ این بدین معنی است که روابط اتنیک و سیاسی لزوماً یکی نیستند. دیگر اینکه در هر اتنیک تمایل به کامل بودن، خودبسندگی و استقلال فرهنگی دیده می‌شود؛ یعنی در این راه هم قدم برداشته می‌شود، هم از

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

دید اجتماع کامل تلقی می‌شود، و هم اینکه در طی چندین نسل باقی مانده است و تاریخچه دیرینه‌ای دارد. گروه‌های شامل: افراد در حرفه‌ای خاص (مثلاً خیاطان)، افراد با جنسیت یکسان (مثلاً زنان)، افراد در رده سنی خاص (مثلاً نوجوانان)، و یا افراد هم مرتبه اجتماعی (مثلاً قشر کارگر)، گروه‌های اتنیکی کاملی محسوب نمی‌شوند؛ آن هم به این دلیل که اینها تنها بخش کوچکی از فرهنگ را شکل می‌دهند. البته لازم به ذکر است این گروه‌ها در شرایط خاص دارای ویژگی‌ها و مفاهیم اتنیکی مخصوص به خود نیز هستند؛ و برخی از آنها نیز با اعمال تمایزهای کاربردی می‌توانند تبدیل به اتنیکی کامل و مستقل از دیگر گروه‌ها شوند.

با این همه، مسئله اتنیسیتی در حیطة پدیدارشناسی قرار دارد؛ یعنی در بررسی‌ها باید ویژگی‌های خاص هر اتنیک را مد نظر قرار داد. در حقیقت اتنیسیتی مبنای کلی ساختارهای اجتماعی-فرهنگی بشر است؛ زیرا می‌توان آن را تشخیص داد، تفسیر کرد و به واقع در زندگی روزمره مشاهده کرد. اتنیسیتی به صورت یک کل واحد در نظر گرفته می‌شود، در رفتار تجلی می‌یابد و با در نظر گرفتن احساسات ارزش‌گذاری می‌شود. همچنین است که دربردارنده‌ی علت/معلول‌ها و رفتار/پی‌آمدهای داخلی و خارجی است. مطالعه اتنیسیتی به

ساختاری نظام‌مند در علوم طبیعی منجر نمی‌شود، بلکه ساختاری فرهنگی و ذهنی تشکیل می‌دهد که جایگاهش ذهن و قلب است و بشر را در انجام امور روزمره هدایت می‌کند. می‌توان گفت موضوعی به گستره‌ی کیهان است؛ و درک بشر از زندگی، تاریخ، جهان و کائنات را به کلی تغییر می‌دهد.

اتنیسیتی و فرهنگ یکی نیستند؛ بلکه فرهنگ، بُعد کلی‌تری از اتنیسیتی است. فصل مشترک این دو تابع مدرن‌سازی‌های جامعه است. در ابتدای تشکیل یک جامعه، اتنیسیتی اشتراکات بیشتری با فرهنگ کل دارد؛ و دربردارنده‌ی روش‌هایی اتنیکی برای لباس پوشیدن، خانه‌سازی، شخم زدن، طبابت، عبادت، جنگ، تجارت، هنر، ورزش و تحصیل است. و با اینکه این امور آگاهانه صورت نمی‌پذیرند، اما به سرعت فراگیر می‌شوند. در جوامع پیشرفته‌تر، اتنیسیتی تحت تأثیرات بین‌المللی (که ریشه اتنیکی آنها مشخص نیست و یا از آن چشم‌پوشی می‌شود، و به گستره‌ای فراتر از مرزهای ملی راه پیدا کرده است) قرار می‌گیرد و در حد رفتارهایی اجتماعی باقی می‌ماند. بر همین مبنا می‌توان گفت امری آگاهانه است و در سازوکار تجهیز مرزهای فرهنگی کارآمد است.

دیگر اینکه مسئله اتنیسیتی ارتباطی با اختلافات درون گروهی ندارد. البته بسیاری از این اختلافات ریشه در مسائل اتنیکی

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

دارند، اما دلایل دیگری نیز موجب اختلاف می‌شود؛ از جمله مسائل مذهبی، اقتصادی، شغلی، مسکونی، سیاسی، عقیدتی و غیره. در حقیقت اختلافات اتنیکی و پی‌آمدهای فجیع ناشی از آن همه را به سوگ می‌نشانند و هیچ فرهنگی با اتنیک‌های مختلف از شر چنین ظلم‌هایی در امان نبوده است. ظلم اتنیسیتی‌های مختلف قابل درجه‌بندی نیست و بنابراین نمی‌شود آن را از دیگر ابعاد هر گروه متمایز ساخت. حقیقت ناگفته دیگری نیز وجود دارد مبنی بر اینکه اتنیسیتی در نظریه اجتماعی غرب، حتی از مصداق بارز معصیت نیز گناه بیشتری دارد.

در پایان باید گفت بحث اتنیسیتی هیچ سنخیتی با منزلت اقلیت‌ها ندارد. تمایل پیروان پان غربی به یکسان دانستن این دو از جهتی در نتیجه بی‌فایده بودن اقلیت‌های اتنیکی، چه بومی و چه مهاجر، و از جهت دیگر می‌توان گفت در نتیجه بقایای برابری موهن قبلی مابین اتنیسیتی و فقدان «تمدن مسیحیت» است. اگر این کارکرد جدی گرفته شود، این ذهنیت نیز پیش می‌آید که «تمامی آن اقلیت‌ها»، هیچگونه نژاد «اولیه‌ای» ندارند که از آن شروع شده باشند و در جوامع پیشرفته تحت سلطه دیگران هم دارای هیچ ویژگی خاصی چه به صورت فیزیکی و چه در پدیدارشناختی نبوده‌اند.

همچنین این کارکرد، پدیدارها را با بافت مورد مطالعه اشتباه می‌گیرد. بدون شک موضوعاتی مانند «گروه های اتنیکی» و همسانی این گروه‌ها با اتنیسیتی نیز موجود است؛ اما مربوط به اقلیت‌ها و اکثریت‌ها، چه پایین‌مرتبه و چه بلندمرتبه می‌شود. «طبقه بندی اتنیکی» در شرایطی خاص صورت می‌گیرد و نباید آن را با مسئله اتنیسیتی در معنای عام آن اشتباه گرفت.

اتنیسیتی و زبان به طرق شاخصی، اجرایی و یا نشانه‌ای به هم مرتبط اند. برای ما هیچ راه فراری از اولین سیستم نشانه‌ای وجود ندارد؛ مخصوصاً نه تا وقتی که سرگرم پدیدارشناسی تعریف‌ها، حفظ همه مرزها و درگیر راه و روش و دانش اتنیکی باشیم. با این وجود زبان یکی از بی‌شمار سیستم‌های تفکیکی با حداقل آگاهی است. در پایان باید گفت زبان هم آگاهانه صورت می‌پذیرد و هم می‌تواند نخستین علت، شعار، نگرانی و خط دفاعی هم باشد. پیوند ناگسستنی بین زبان و مذهب (آیا مذهب بدون زبان امکان‌پذیر است؟) هم می‌تواند «زبان» را به امری مقدس بدل کند، و هم می‌تواند از حرمت آن حتی در فرهنگ سکولار بکاهد. با حمایت‌های ناسیونالیست سکولار، زبان بخشی از مذهب سکولار در نظر گرفته شده است که جامعه را پیوند می‌دهد و آن را برای مقابله با هر چالشی بسیج می‌کند.

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

چنانچه تنها از جنبه‌های تجربی به نکات گفته شده برسیم اصل قضیه را فراموش خواهیم کرد. در واقع قضیه بر سر این نیست که مرزهای اتنیکی و پیوند آنها با زبان حقیقی است یا خیر، واقعی است یا ساختگی، معتبر است یا اغراق شده، در خدمت دیگر حیطه‌ها هم هست یا خیر، نژادپرستانه است یا عینی و دقیق، تفکیک کننده است یا متحد کننده. بلکه اصل این است که اتنیسیتی بُعدی اجتناب ناپذیر از مجموع تعاریف و عملکردها و گاهی نیز دربردارنده‌ی معنا، احساس و تأثیری وصف ناشدنی است. مسئله اتنیک با وفاداری و تقدس در هم آمیخته است و نباید اهمیت آن را نادیده گرفت و به چیز دیگری تعبیر کرد. همچنین است که جنبه‌های مختلف این موضوع در حال دگرگونی بوده ولی تجربه‌گرایان آکادمیک نقطه نظرات خود را دارند و (چه ارزش‌های آن را بدانند و چه ندانند) توجهی کافی به مطالعه این مبحث ندارند. دیگر اینکه نوع بشر اتنیسیتی را در دوره ای حتماً تجربه کرده اند و برخی نیز همیشه با آن روبه‌رو بوده اند. برماست چرایی این مسئله و پیوند آن با زبان را دریابیم.

در این بخش با تکیه بر چهار مقاله، به بررسی تمایز مابین اتنیسیتی و تبعیض نژادی پرداخته شد؛ و با ارائه‌ی مطالعه‌ای موردی نشان داده شد که پیوندی که آن را علت اساسی

می‌دانیم، رگه‌هایی ضعیف، انسانی و ناقص در مطالعات فرهنگی-اجتماعی نخبگان دارد. هنگامی که آن‌ها موفق به پایه‌گذاری مجدد زبانشناسی قومی خود شدند، تغییرات این پیوند نیز دشوارتر و پیچیده‌تر شد.

۱. زبان، اتنیسیتی و تبعیض نژادی^۵

«در ایرلندی، ذهن هم به صوتِ خوشِ کلام که از نظر اجدادمان بسیار مسرت‌بخش است، واکنش نشان می‌دهد و هم همین ذهن وسیله‌ای است برای بیان امیال و آرزوها، موفقیت‌ها و شکست‌ها، اصالت، و حتی به نوعی التیام‌بخش در بیان ضعف بشر در کل تاریخ به کار می‌رود» (برنان، ۱۹۶۹:۷۱).

زبان و اتنیسیتی: پیرامون متغیرهایی که در نظریه اجتماعی و تاریخ اجتماعی از قلم افتاده‌اند

بسیاری از بحث‌های پیش آمده تاکنون بر سر تعریف واژه «اتنیسیتی» است. با اینکه من علاقه وافری به تعریف و تعیین حد و مرز آن دارم، لیکن بیشتر مشتاق جروب‌بحث‌های

^۵. اصل این مقاله در مجموعه میزگردی حول محور زبان‌ها و زبانشناسی‌ها ۱۹۷۷، صص. ۲۹۷-۳۰۹ موجود است.

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

پیش آمده ام؛ به عنوان مثال روشن است حیطه‌های علوم اجتماعی فاقد سنتی فکری در ارتباط با این بحث هستند. متفکران و نظریه پردازان حوزه علوم اجتماعی هیچگاه با مد نظر قرار دادن اتنیسیتی (البته صحیح تر است بگویم زبان و اتنیسیتی) جامعه‌شناسی‌ای مختص اتنیسیتی یا مباحث مربوط به آن ایجاد و یا بازپروری نکرده اند. حتی حداقل کاری که می‌توانست انجام شود به عنوان مثال تصویری از پیوند همزمان بین زندگی اجتماعی و تفکر اجتماعی در بخش‌های مهم دنیا نیز ارائه نشد. بنابراین امروزه در اواخر قرن بیستم که تنها خدا می‌داند تا پایان این اثر تراژدی-کمدی بر سیاره ما چه مقدار زمان باقیست، هنوز درگیر مسئله اتنیک هستیم؛ انگار که تازه به وجود آمده و تفکر سه هزار ساله پان مدیترانه‌ای و اروپایی و بررسی‌های مرتبط (برای تحت پوشش قرار دادن آن بخش از بشریت که اکثرمان با آن آشنایی داریم) به فراموشی سپرده شده است. پر واضح است که این رویکرد ما به دیگر اشکال و فرایندهای اجتماعی مانند خانواده، شهرنشینی، مذهب، تکنولوژی و این قبیل مسائل نیست. البته از سنت‌های فکری پشت این‌ها نیز بسیار می‌توان سود برد. من چنین نتیجه گرفتم که درگیری‌ها و بی‌مایگی‌های فکری و همچنین بی‌توجهی‌های عمدی‌مان در رابطه با مسئله

اتنیسیتی، خود مسائلی قابل بحث در حیطه اتنیک اند و هم می‌توان گفت این‌ها پدیده‌هایی هستند که با آشکار شدن ابعاد مختلف‌شان به جنبه‌های مختلفی از علم دست خواهیم یافت.

با این حال این موضوع از حوزه مطالعاتی این بخش خارج است. من نیز در خود چنین توانایی‌ای نمی‌بینم که بتوانم تمامی اطلاعات مورد نیاز (در حوزه جامعه‌شناسی زبان و اتنیسیتی، و جامعه‌شناسی دانش مربوطه) را تقدیم حضورتان کنم. آخرین نکته اینکه بهتر است هم بازپوری و هم تحلیل تاریخچه اجتماعی و نظریات اجتماعی را از زمان عبری کلاسیک و زمان یونان باستان تا قرن بیستم و «ظهور مجدد اتنیسیتی» در دهه گذشته در غرب مد نظر قرار دهیم. در این پروسه همچنین باید به امپراطوری روم، در غرب و در شرق، بپردازیم؛ اولین کلیسا و آباء کلیسا، اسلام در یورو-مدیترانه، زندگی و تفکر قرون وسطایی و رنسانسی در سراسر اروپا، اصلاحات و ضد اصلاحات، انقلاب‌های تجاری و صنعتی که تغییر/دوام اجتماعی و محرک تفکر و نظریات اجتماعی محسوب می‌شوند، و همچنین ظهور مکاتب فکری و جنبش‌های اجتماعی مدرن. در مورد آخر یعنی مکاتب و جنبش‌های مدرن، باید اختلافات سرمایه داری-مارکسیستی و تفاوت‌های مارکسیست-هردری-وِبری را در تفکرات جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و نیز در

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی، در قرن بدشگون نوزدهم و در قرن فجیع بیستم بررسی کنیم. در ادامه تنها به چند موضوع محدود که دربردانده‌ی سرخ‌هایی از زبان و اتنیسیتی در این دیدگاه‌هاست اشاره می‌شود.

اتنیسیتی چیست؟

از آنجا که یکی از اهداف من (البته جا برای تحقیق بیشتر همیشه وجود دارد) واگویه‌ی نظریات متفکران علوم اجتماعی در باب اتنیسیتی از جمله نحوه تعریف این واژه است، لذا اشتیاقم به این موضوع در سطحی کلی‌تر ارضاء خواهد شد؛ چرا که باید امکان دسترسی به همه اشکال و تعاریف اتنیک وجود داشته باشد (برای مطالعه بیشتر به ایساجیو ۱۹۷۴ رجوع کنید). مباحث مورد علاقه من مفهوم و نمایش «دوام فرهنگی در طول نسل‌ها» است؛ یعنی بایستی هم مفهوم و هم پیوندها به افراد همان گروه (مردم) انتقال داده شود. این‌ها گروه‌هایی هستند که نه تنها تاریخچه پرباری دارند، بلکه مهمتر اینکه اصل و نسب مشترک و بنابراین موهبت‌ها، مسئولیتها، حق و حقوق و تعهدات مشترکی نیز دارند. می‌توان گفت مباحث مورد علاقه من همسو با تمام جوامع و فرهنگ‌ها نیست؛ البته به میزان تسلط اتنیسیتی بر همه یا بخشی از

درک و فهم اجتماعی نیز بستگی دارد (این نسبت مستقیمی با پیشرفت جوامع دارد). به ویژه می‌توان از مواردی نام برد که به نوعی با این سؤالات در ارتباط اند: ما که هستیم؟ از کجا آمده‌ایم؟ مشخصه خاصی داریم؟ به نظر من (و لویاژ^۶ و تابورت کلر^۷، ۱۹۸۲)، چنانچه این سؤالات را از فردی واحد در زمان‌های متفاوت پرسیم حتماً پاسخ‌های متفاوتی می‌شنویم (پاسخ‌ها با توجه به پاسخ‌دهنده‌های بیشتر، متفاوت‌تر هم می‌شوند). در اینجا سعی شده است پیوندهای مربوط به زبان به عنوان بُعد اعتباری مسئله اتنیک در نظر گرفته شود.

بن‌مایه‌ی «ماهیت» اولیه

به عقیده‌ی اسرائیل باستان و یونان باستان، جهان متشکل از چندین اتنیک با مشخصات و «ماهیت‌های» بیولوژیکی متفاوتی است؛ و بنابراین تاریخچه‌های متفاوتی نیز در جهان وجود دارد. این عقیده که شامل پشت پرده‌ای نیز با موضوع بقای جسم پس از مرگ است، در اندیشه‌های ناسیونالیست‌ها و هردری‌های مدرن نیز دیده شده است و هنوز که هنوزه در برخی مناطق پان مدیترانه‌ای، اروپا، آفریقا، آسیا و آمریکا

Le Page ۶.

۷. Tabouret-Keller

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

وجود دارد. در واقع این «ماهیت» خارج از قوه‌ی درک انسان و مختص مافوق بشر است. زبان نیز طبیعتاً بخش مهمی همانند خون، استخوان و اشک است. بنابراین این تفکر که الوهیت(ها) به زبان مخصوص هر اتنیک سخن می‌گویند و لاغیر، بسیار شایع است (هرچندکه همگان آن را صحیح نمی‌دانند و با بسیاری از مکتب‌ها در تضاد است). لازم به ذکر است این موضوع از مباحث حوزه‌ای از کیهان‌شناسی است که در آن مجموعه زبان و اتنیک به عنوان عناصر اصلی سازنده کل جوامع بشری قلمداد می‌شود. البته در تفکرات به‌روزتر، ریشه ابرانسانی و ذات بیولوژیکی آن نیز زیر سؤال می‌رود. با این وجود به عقیده‌ی بسیاری از نظریه پردازان و فیلسوفان، اتنیسیتی و پیدایش اتنیک جدید (به عبارتی اتنیکی رسمی و دارای پیوندهای اتنیسیتی و زبانی) از جنبه‌های طبیعی و ضروری زندگی اجتماعی بشر است (در رابطه با بحثی که در چند سطر اخیر مطرح شد می‌توانید آخرین نظریات شوروری را در کتاب براملی ۱۹۷۴ مطالعه کنید). اندیشه‌های اروپای شرقی و مدیترانه شرقی در همین راستا نیز خالی از لطف نیست (یاکوبسن^۸ ۱۹۴۵). در واقع دقیقاً در ترکیب نظریات

Jakobson ^۸.

یورو-مدیترانه است که درمی‌یابیم صحت زبانی طبیعی‌ترین و ضروری‌ترین بخش در باب تداوم پنهانی و غیرقابل‌اجتناب مجموعه‌ی فرهنگی/فیزیکی است.

بن‌مایه‌ی «تغییر ماهیت»

عقیده‌ای تقریباً متفاوت و گاهی همسو با نظریه ذکر شده در بالا این است که سطح اتنیک‌ها را می‌توان بالاتر برد و به سطح توسعه‌یافته و جدیدتری دست پیدا کرد. بالاترین سطح، اتنیک‌زدایی است؛ بدین معنی که در نهایت هیچگونه اتنیک‌ی در کار نیست. مشاجره میان کسانی که اتنیسیتی را پدیده‌ای کاملاً ثابت و خدادادی می‌دانند و کسانی که از طرف دیگر آن را همیشه قابل تغییر می‌دانند، از افلاطون و ارسطو آغاز شد. اولین گروه پیشنهاد تشکیل چندین جامعه اتنیک‌زدایی‌شده دادند. به عقیده آن‌ها این کار به شیوه مدیریت حکومتی‌ای که صحیح، قابل اصلاح، نوع‌دوستانه و بی‌طرفانه است منجر می‌شود. چنانچه زن‌ها به تمام مردها و مردها به تمام زن‌ها متعلق باشند، در اینصورت رابطه‌ی زن و شوهری نیز وجود ندارد. به همین ترتیب فرزندان نیز فاقد پدر و مادر اند؛ زیرا تمام مردها، پدر و تمام زن‌ها مادر آن فرزند هستند. بنابراین آن بچه، فرزند همه زن‌ها و مردها است و بالعکس همه زن‌ها و مردها نیز مادر و پدر آن فرزند هستند. تنها یک چنین گروهی -که اعضای آن هیچ تفاوتی در ادامه تداوم بیولوژیکی

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

بینانلسی با یکدیگر ندارند- به نفع جامعه است؛ چراکه شامل هیچ مشخصه خاص و یا خانواده‌ای نیست و نیازهای کلی اجتماع را بدون تعصب، جانبداری، طمع و تضاد منافع در نظر می‌گیرد؛ افلاطون همه این‌ها را لازمه‌ی اتنیسیتی می‌داند. ارسطو این دیدگاه را به شدت مورد اعتراض قرار داد. به عقیده او علی‌رغم تمام ایرادات اتنیسیتی، کسانی که مورد عشق و علاقه «افراد» خاصی قرار نمی‌گیرند، بعدها نیز نمی‌توانند به دیگران عشق بورزند و از نعمت وجود افراد در زندگی خود استفاده کنند. هر بچه باید یک پدر و مادر داشته باشد و هر پدر و مادر هم باید تنها یک بچه داشته باشند. بنا بر نظر ارسطو چالش اتنیسیتی در تقویت عشق‌های خانوادگی و گسترش پیوندهای طبیعی به «نوع» خود است. از این رو این پیوندها شامل افراد نزدیکتر به فرد است.

این ماهیت به طور ثابتی تشکیل شده است. بسط و تغییر ماهیت زبان و اتنیسیتی به سطحی بالاتر و جامع‌تر به کرات در تفکرات اولیه مسیحی مانند سنت آگوستین، تفکرات رومی، اندیشه قرون وسطایی (شامل بسیاری از فلسفه‌های اخلاقی) و نیز در تمرکز اقتصادی کاپیتالیستی دیده می‌شود. لازم به ذکر است در سطحی بالاتر، اتنیک‌زدایی و جدال لفظی

به عقیده‌ی برخی از نظریه‌پردازان اجتماعی مدرن مسیحی، مارکسیست‌ها و کاپیتالیست‌های کلاسیک، اهداف عالی‌ای هستند که نیاز به هزاران سال زمان دارند؛ و از طرف دیگر به نظر وبر^۹ و تمام «سنت‌های برجسته» نظریه‌های اجتماعی مدرن از سنت سیمون گرفته تا پارسونز، به عنوان پیش‌آمدهایی بدیهی و البته تأسف‌آور در جوامع صنعتی مدرن تلقی می‌شوند.

اتنیسیتی درهم‌گسیخته، غیرعقلانی و مبتنی بر بافت

همه پژوهشگران باستان و قرون وسطی در مورد جنبه منفی و پنهان مسئله اتنیسیتی اظهار نظر می‌کنند؛ اما خود نیز می‌دانند که این تنها یک روی سکه است و البته شامل جنبه‌هایی هم مثبت و هم منفی است. همانطور که گفتیم نظریه‌ی مخالف اولین بار توسط افلاطون ارائه شد. و در ادامه لورد آکتون^{۱۰}، جان استوارت میل^{۱۱} و مدافعان استقرار دموکراسی سرمایه‌داری غربی به آن رسمیت بخشیدند. آن‌ها اتنیک‌هایی که به تشکیل حکومت می‌انجامند را برهم‌زننده‌ی تمدن، اشتیاقی اولیه، کابوس و اهرمنی وحشتناک می‌دانند

Weber^۹.

Lord Acton^{۱۰}.

John Stuart Mill^{۱۱}.

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

که هنوز هم در کمین مناطق پیشرفت نکرده‌ی اروپاست اما به لطف الهی در بریتانیای کبیر، فرانسه، اسپانیا، هلند و نیز در اولین ذی‌نفعان تحکیم سیاسی و رشد اقتصادی-فن‌آورانه مهار شده است.

این دیدگاه همزمان با نظریه‌ای تکاملی بود که در آن زبان و اتنیسیتی‌های «قانونی» برشمرده می‌شدند. بدین معنی که پیوند بین آنها و رواجشان در غرب، نتیجه‌ی ثبات اقتصادی و سیاسی است. یعنی آنها محصول قانونی قرن‌های متمادی ثبات در حکومت‌داری، تجارت، سپاه و مذهب هستند. همچنین این عقیده که دولت کارآمد و باثبات خود ملیت قانونی‌اش را تأسیس می‌کند، برای مدت‌ها دیدگاه غالب در غرب بود. با این حال عکس این عقیده یعنی اینکه ملیت بتواند تشکیل حکومت کند، رد شد. در واقع دیدگاهی غیر طبیعی، ناعادلانه، غیرمنطقی و مختل صلح و تمدن تلقی می‌شد. زمانی اندیشه‌های اتنیسیتی بریتانی یا رومانیایی با مقایسه با جامعه‌ی «صحیح» رد می‌شد ولی امروزه این‌ها در اندیشه‌های اتنیسیتی کبکی دیده می‌شوند. در حقیقت تصور بر این بود که گرایش‌های شیطانی و غریزی زبان و اتنیسیتی‌های «غیرقانونی» برای تشکیل حکومت‌های اغتشاش‌گر،

اصلی‌ترین مشخصه منفی اقلیت‌هاست؛ و البته برخی هنوز هم بر این باورند. از این رو مدت‌هاست اثنیسیتی با مشکلات سیاسی، اقلیت‌های بدون قانون و جمعیت‌های «گرفتار» کوچک خارجی، به اشتباه گرفته می‌شود.

با این وجود می‌توان گفت مارکسیسم کلاسیک تفاوت چندانی از این نظر با تمرکز اقتصادی کاپیتالیستی نداشت. به عقیده‌ی میل، رفتار زبان و اثنیسیتی، مخصوصاً در فاز ملیت به حکومت، چنان «غیر منطقی» و ناپسند بود که باید به هر قیمتی جلوشان گرفته می‌شد؛ و به جد اهرمنی بود که تنها از سر لج و لجبازی با نظم سیاسی تشکیل شده بود. (به عنوان مثال برای رها شدن از برچسب «ملیتی تاریخی که زمانی شکست خورده است». این مثال در دسته‌ای مابین تقسیم‌بندی‌های میل و آکتون جای دارد. تقسیم‌بندی آن‌ها به دو دسته خوب‌ها و بد‌ها است. خوب‌ها دارای تمدن هستند و بد‌ها تمدن و گذشته‌ای ندارند). در ابتدا مارکس^{۱۲} و انگلس^{۱۳} به دلیل تأثیر سوء ناشی از رفتارهای زبانی و اثنیکی فاز ملیت به حکومت بر مشاجرات گروهی و اتحاد کارگران، مخالف آن‌ها

Marx^{۱۲}.

Engels^{۱۳}.

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

بودند (در نهایت هم استثنائاتی کینه توزانه و فرصت طلبانه برای آن‌ها قائل شدند. البته هنگامی که میل رفتارهای زبانی و اتنیکی را صرفاً موضوعی ناپسند می‌داند، مارکس و پیروان او آن‌ها را نه تنها موضوعی ناپسند بلکه توهم و دروغی ناپسند نیز می‌دانند که در واقع ثمره اقتصاد است. همچنین به عقیده مارکس و پیروان او رفتارهای زبانی و اتنیکی توهمات پوچی هستند که توسط کاپیتالیست‌های حکمران برای تضعیف واز بین بردن طبقه کارگر در کل دنیا، تشکیل شده اند.

احتیاجی به گفتن نیست که در عصر حاضر هم میل و هم مارکس پیروان خود را دارند. این افراد تمام اعمال و رفتار زننده مانند نسل‌کشی را هم به زبان و اتنیک نسبت می‌دهند. به علاوه این دیدگاه عینی هنوز هم در میان دانشمندان اجتماعی که منکر هرگونه اعتبار ذهنی یا کاربرد اتنیسیتی هستند و نیز میان افرادی که به چشم ثمره ساختگی دست‌نخبانان به منظور جلب حمایت گسترده برای اهداف سیاسی و اقتصادی به آن می‌نگرند، وجود دارد (گلنر، ۱۹۶۴). آن‌ها موافق عقیده‌ی مخالف انگلس در یک قرن قبل هستند (۱۸۶۶):

«هیچ کشوری در اروپا یافت نمی‌شود که در یک حکومت واحد ملیت‌های مختلفی نداشته باشد. سلتی‌هایلندی و ولزی ملیت‌هایی متفاوت از ملیت انگلیسی هستند؛ با این وجود هیچگاه اهمیتی در مقام یک ملیت حتی بیش از سکنه سلطنت بریتانی در فرانسه به آن‌ها داده نشده است. ... اهمیت اروپا و پویایی مردم از دید اصول ملیت‌ها هیچ چیز نیست. اهمیت رومانی (لاتین) و لاشی که هیچ تاریخچه و حتی انرژی مورد نیاز برای اینکار را نیز نداشته، برابر است با ایتالیایی که تاریخی دو هزار ساله و پویایی ملی تأثیرنپذیرفته‌ای داشته است. ولزی‌ها و مانکسمن‌ها، در صورت تمایل حقوقی برابر در تشکیل سیاست‌های مستقل دارند، البته همین در مقایسه با ملیت انگلیسی بسیار مضحک و ناچیز است! اصل ماجرا نیز در همین چیزهای مضحک است. در واقع این امکان وجود دارد که اصول ملیت‌ها تنها در اروپای شرقی تشکیل شود؛ اروپای شرقی به کرات مورد امواج حمله آسیایی‌ها قرار گرفته و شاهد ویرانی‌هایی بوده که امروزه قوم‌نگاران نیز به سختی می‌توانند از یکدیگر تفکیک‌شان کنند. همچنین باید گفت در آنجا ترک‌ها، مجارستانی‌های اهل فنلاند، رومانی‌ها، یهودی‌ها و حدود دوازده قبیله اسلاونی در سردرگمی بی‌پایانی با یکدیگر زندگی می‌کردند.»

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

اساساً تا به امروز غربی‌ها معتقد بودند اتنیسیتی مربوط به همه‌ی افراد سرخوش و زبان‌های خارج از غرب و مردم عادی (و البته ناخواسته) جهان می‌شده است. به نظر آن‌ها در اتنیسیتی تمدن‌سازی صورت نگرفته بود و بیش از آنکه به نظر برسد مایه‌ی زحمت و دردسر بود.

اتنیسیتی، پدیده‌ای خلاقانه و التیام‌بخش

نظریات ذاتی اتنیسیتی معمولاً به مسئولیت‌های لازم الاجرا برای ماهیت بینانلسی اشاره دارند؛ یعنی به وظایف مشترک گروه‌هایی از یک نوع و قابل اجرا به شیوه‌ای خاص اشاره دارند. البته لازم به ذکر است این نظریه‌ها پاداش‌های فردی و جمعی چنین وفاداری‌هایی را نیز مد نظر قرار می‌دهند. با این وجود به لطف نظریات کلی‌تر، اندیشه‌ها نیز گامی به جلو برداشته اند. دیگر اینکه دیدگاه‌های کلاسیک عبری تأکید بسیاری بر تکامل اتنیسیتی دارند؛ یعنی معتقدند از راه تقدیس می‌توان شاهد اتنیکی بدون عیب و نقص بود. حتی با این وجود که تمرکز اصلی عبری‌ها بر تکامل نظری اتنیکی عبری است (درست همانند کمبودهای این اتنیکی)، این فقط یهودیت نبود که توانست با طرح‌ها و انتظارات خالق، ارتقا یابد و سازگار شود (فیشمن، مایرفلد و فیشمن، ۱۹۸۵). تفکرات عبری‌ها

منبع اولیه‌ی این پیام است که اتنیک‌های مقدس مسحور کننده، تقویت کننده، التیام‌بخش و متقاعدکننده هستند. همچنین پیام‌آور شادی، تمامیت، تقدس، جسم‌بخشی و اعلان زبان و اتنیسیتی به پیروی از دستورات فرمانروای هستی نیز هست: «چراکه آن‌ها در زندگی و طول روز ما جای دارند». هرکس در میان افرادی از جنس خود زندگی کند، به زبان خودشان سخن بگوید و دستورات الهی را اجرا کند، هرآنچه امید به زندگی نامیده می‌شود داراست (فیشمن ۱۹۷۸ را نیز مطالعه کنید).

لذت اتنیک و زبان مادری به کرات در هر گوشه از اروپا و در تمام اعصار بیان شده است. در دوران مدرن این احساس به اصلی کلی، احساسی عمومی، تجلیل ذات تنوعات زبانی و اتنیکی به عنوان گوشه‌ای از نمایش جلال خداوندی، ارزش، زیبایی، منبع الهام‌بخشی خلاقانه و خلاقیت الهام‌بخش، و در واقع به اعمال و اخلاق ابتدایی بشری بدل شده است. بسیاری بر این عقیده اند که همین تنوعات اتنیکی و زبانی است که جهان را برای زندگی جای بهتری کرده است. و همین خلاقیت و زیبایی درونی این تنوعات است که انسان‌سازی کرده است. پر بیراه نیست اگر بگوییم فقدان این تنوعات منجر به از دست دادن صفات انسانی، مکانیکی شدن و بینوایی مطلق بشر

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

می‌شود. همچنین کاهش این تنوعات زنگ خطر، و تمایلی به ایستادگی و مبارزه است. در هردری، ماتزینی، اسلاوی و کالنی -در حقیقت در بیشتر انسان‌شناسی‌های مدرن و زبان‌شناسی‌های انسان‌شناسی- ماهیت تنوعات اتنیکی و زیبایی مطلق کثرت‌گرایی فرهنگی، به لذت پایان‌ناپذیری تبدیل شد. این نوع نگرش در برخی مواقع در اصول کلی دموکرات ادغام می‌شود و گاهی نیز راهش از آن جداست؛ این اصول شامل حقوق لاینفک انسان‌ها می‌شود و بنابر آن افراد در عین وابستگی‌های اتنیکی استقلال فردی نیز دارند (تالمون، ۱۹۶۵). دموکراسی از یک سو حقوقی جایگزین و جدای از اتنیسیتی نیز تعبیه می‌کند؛ این شامل حق پذیرش شهروندی کشوری دیگر است. از سوی دیگر نیز حق حفظ اتنیک اولیه فرد را به ارمغان می‌آورد و به نوعی ضامن تداوم آن اتنیک است؛ تا بدین وسیله فرزندان تازه به دنیا آمده نیز در زمره‌ی همان اتنیک قرار گیرند، خلاقانه رشد کنند، و بتوانند تمام پتانسیل‌های خود را با حفظ اصالت اتنیکی و دارای رنگ و زندگی و هویت، به کار بگیرند.

ابعاد وجودی زبان و اتنیک

موضوعات فوق دربردارنده دیدگاه‌های متفاوت زبان و اتنیسیتی و همچنین شیوه نگرش به این پدیده در مناطق خاصی از جهان است. این موضوعات به خودی خود جدا از یکدیگر نیستند. بسیاری‌شان مربوط به آن ماهیت‌هایی اتنیکی می‌شوند که مورد قبول عامه قرار گرفته‌اند و از نسلی به نسل بعد ادامه یافته‌اند؛ البته تداوم نسل از طریق شیر مادر اتفاق می‌افتد. بنابراین می‌توان گفت اساساً هر اتنیک دارای یک جزء «وجودی»، راز مگو، تجربه چیره شدن بر مرگ، و نیز وعده‌ای برای جاودانگی است؛ چراکه آن ماهیت مورد قبول عامه از نسلی به نسل بعد راه پیدا می‌کند. با اینکه چندین راه فرار در داخل و خارج و نیز آستانگی‌های هولناکی نیز در آن بین وجود دارد، تداوم فیزیکی جسم عرفانی همچنان ادامه دارد. و زبان نیز بخشی از این جسم است. زبان به جد از آن نشأت می‌گیرد و در واقع خود نیز دارای جسم است (از همین روست که اجازه تغییرات پایه‌ای را نمی‌دهد).

مبرهن است که زبان روی واقعی سکه‌های «عمل» و «دانش» است که به اشتباه آن روی اتنیسیتی انگاشته می‌شود. از آنجا که عمل و دانش اتنیکی تغییرپذیر است، اشتباه نیز در آن راه پیدا می‌کند. اعمال اتنیکی مسئولیت‌هایی هستند که می‌توان از آن‌شان خالی کرد. دانش اتنیکی نیز

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

هدیه‌ای است که می‌توان آن را رد کرد. اساسی‌ترین نیاز، یعنی وجود اتنیک، لازم هست اما کافی نیست. دیگر اینکه همه چیز قابل به دست آوردن و از دست دادن است؛ و زبان نیز هیچگاه از این دسته مستثنی نبوده است (فیشمن، ۱۹۷۷). در پیش‌آماده‌سازی اتنیک‌ها این اتفاق به صورت طبیعی و ناآگاهانه رخ می‌دهد (فیشمن، ۱۹۶۵)؛ در حالی که در اتنیک‌هایی که کاملاً آماده و تثبیت شده‌اند بیشتر یک مشوق -چه تلویحاً و چه صراحتاً- به حساب می‌آید (فیشمن، ۱۹۷۲).

گرایش نظریات بومی به سمت دیدگاه‌های استعاری و متافیزیکی پیوند زبان و اتنیسیتی است. عینی‌گرایان خارجی به جای پرداختن به رمز و راز این پیوند، به نیازهای نظامی و اقتصادی می‌پردازند. کاربرد زبان و اتنیک در سیستم آموزشی مدارس نیز برای تعلیم نیروی کار جدید است. زبان و اتنیک از دید اتوچونیست‌ها، ماهیت ابتدایی و از دید عینی‌گرایان خارجی، محصولی قابل تغییر اند. با این حال هر دوی این گروه‌ها بر سر وحدت اتنیک و زبان اتفاق نظر دارند. در پایان باید گفت مسئله قابل بحث، تفسیر تفاوت‌های «ما و

دیگران» است که خودآگاه یا ناخودآگاه مسئله‌ای اتنیکی محسوب می‌شود و در نهایت ما را به تبعیض نژادی می‌رساند.

اتنیسیتی و تبعیض نژادی

تبعیض نژادی از بی‌شمار اصطلاحاتی است که به دلیل کاربرد بسیار در معنای مدرن و مرسوم خود، عملاً اصالت خود را از دست داده است. این اتفاق برای اصطلاحات دموکراسی و سوسیالیسم نیز افتاده است. در واقع سوسیالیسم شامل تمام جوانب رضایت (یعنی دموکراسی مردمی، دموکراسی تحت هدایت، سوسیالیسم ملی و غیره) می‌شود؛ ولی دموکراسی همه این مفاهیم را در بر نمی‌گیرد. هدف من نجات اصطلاح تبعیض نژادی از این تمییز نابخردانه است تا در نهایت شمول معنایی آن حفظ شود؛ و به عبارتی بین اتنیسیتی و تبعیض نژادی که پدیده‌ای اجتماعی و نظری است تمایزی برقرار شود و بدین ترتیب در کاربردهای نامرتب این اصطلاح نیز بازبینی شود.

با اینکه تبعیض نژادی به اتنیسیتی هم مرتبط است، توجه اصلی‌اش بر مؤلفه‌های وجودی نیست (به همین دلیل راه‌های فرار محدودتری نسبت به اتنیسیتی دارد). با این وجود با در نظر گرفتن عدم تداوم اتنیک‌ها مقیاسی برای رتبه‌بندی به دست

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

آمده است. در حقیقت اتنیسیتی مصوبه‌ای (ناخودآگاه) است و اصالت را به نمایش می‌گذارد. میزان خودآگاهی در تبعیض نژادی به مراتب بیشتر از اتنیسیتی است؛ البته نه از این بابت که «عقیده»‌ای خاص است، به این دلیل که تنها به اصالت و نمایش تفاوت‌ها و فردیت‌ها توجه نمی‌کند و بلکه بالعکس به ارزیابی تفاوت‌ها از جنبه‌ی بهتر و بدتر بودن، بالاتر یا پایین‌تر بودن و پذیرفته شدن یا رد شدن، می‌پردازد. دیگر اینکه نمود ظاهری اتنیسیتی از تبعیض نژادی کمتر است. اتنیسیتی هیچ قدرت درونی‌ای ندارد؛ این در حالی است که در نظام وجودی تبعیض نژادی که پدیده‌ای سلسله‌مراتبی است مفهوم سلطه و ساختارهایی مانند نژاد برتر، سهم غالب و افرادی با ژن خوب دیده می‌شود. اتنیسیتی و تبعیض نژادی در کلام و عمل به واقع تفاوت‌های فاحشی با یکدیگر دارند.

گرچه عقاید هردر^{۱۴} کاملاً ضدفرانسوی‌ها بود (مانند بسیاری از روشنفکران آلمانی که در اوایل قرن نوزدهم در آغاز پادشاهی مستقل آلمان علیه سلطه فرهنگی فرانسه مبارزه می‌کردند)، هیچگاه موافق تبعیض نژادی نبود. به نقل از او:

Herder^{۱۴}.

هیچ دو فرد، کشور، جمعیت، تاریخ و ایالتی شبیه به هم نیست. از این رو معنای راستی، زیبایی و خوبی نیز برای آن‌ها یکسان نیست. تقلید کورکورانه تنها منجر به هلاکت و نابودی می‌شود (هردر، در مجله همه کارها، جلد ۴، صفحه ۴۷۲).

آیا هنوز هم علوم اخلاقی و انسان‌شناسی در جامعه جایی ندارند؟ دیدگاه هردری‌ها در واقع یک فرض کوچک در برابر دنیای سرشار از اتنیک‌های متفاوت به حساب می‌آید که در آن هر اتنیک خود را صاحب حق، درست و نقطه شروع زیبایی و خلاقیت‌های آتی می‌داند. البته تبعیض نژادی با تعدد حزبی بیگانه است؛ چرا که تبعیض نژادی خواستار پایه‌ای منطقی و نه همزیستی مسالمت‌آمیز است. دیگر اینکه اتنیستی زنده است و اجازه زنده بودن می‌دهد، در حالی که تبعیض نژادی تنها مرگ و اسارت به ارمغان می‌آورد.

در حقیقت می‌توان گفت تمامی اتنیک‌ها در خطر تبعیض نژادی هستند؛ یعنی امکان دارد این دید به وجود آید که شیوه زندگی شخصی از شخصی دیگر ارزشمندتر است. نژادپرستی در همه جوامع و فرهنگ‌ها حتی در درجاتی پایین یافت می‌شود (بیدنی، ۱۹۶۸)؛ که از آن جمله می‌توان از فرهنگ علم سکولار نام برد. البته میزان نژادپرستی در جوامع مختلف

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

به میزان پذیرش دیدگاه‌های مختلف بستگی دارد. لازم به ذکر است خنثی کننده تبعیض نژادی (از جمله نژادگرایی اکتسابی که همانند شایسه‌سازی اتنیکی مغرضانه و بی چون و چرا است)، دانش مقایسه‌ای بینا اتنیکی است. و لازم به ذکر است این دانش فراتر از تجارب فردی عمل می‌کند (این تجارب پایه مطالعات ادبیات و اتنیسیتی است). مشخصه‌های اتنیسیتی پست‌مدرن شامل دو بعد است؛ یعنی اتنیسیتی هم نظامی کامل و مستقل به حساب می‌آید و هم نظامی انتخابی و مشارکتی است. این مهم منجر به نوعی خود کنترلی می‌شود، هم از درون و هم از بیرون، که البته در ناسیونالیسم و تبعیض نژادی در درجات بالا این امر اتفاق نمی‌افتد.

پیش‌تازان مدرن تبعیض نژادی از این قرار است: گوینو در فرانسه (به بیدس، ۱۹۷۰، ۱۹۶۶ الف و ب، مراجعه کنید)، هاستون استوارت چمبرلین در انگلستان (۱۸۹۹)، و گروهی از فلاسفه، دانشمندان و سیاستمداران آلمانی (به بارزون: ۱۹۳۷، گاسمن: ۱۹۷۱، موزه: ۱۹۶۶، وینریخ: ۱۹۴۶ رجوع کنید). با مراجعه به آثار این‌ها می‌توان فهمید که پیوند زبان به نژادپرستی نیز همانند ذات نژاد پرستی بسیار زنده است. به گفته هرمان گائوچ «دانشمند» نازی:

«در نژاد شمال اروپایی‌ها اصوات کاملاً شفاف و رسا تولید می‌شوند، ولی لهجه غیر شمال اروپایی‌ها اینطور نیست. به عنوان مثال حیوانات اصوات واق‌واق، خرخر و جیغ جیغ تولید می‌کنند. ولی پرندۀ خیلی بهتر از سایر حیوانات تولید صدا می‌کند چرا که ساختار دهانش همانند نژاد شمال اروپایی‌هاست (نقل در موزه ۲۲۵:۱۹۶۶)».

در پایان ذکر یک نکته در اینجا ضروری است که نهایی‌ترین سطح نژادپرستی تنزل «دیگران» به سطح مادون انسانی است؛ بدین معنی که به دیگران به چشم حیوان و حشره نگاه شود.

نتیجه گیری

مواردی که گفته شد را نباید در دفاع از اتنیسیتی در نظر گرفت. از زمان‌های باستان اتنیسیتی پدیده‌ای افراطی و انحرافی بوده که با عقل نیز جور در نمی‌آمده است. می‌توان گفت این از ابتدایی‌ترین موضوعاتی است که در طول قرن‌ها همراه اتنیسیتی بوده است. واژه اتنیسیتی که از واژه یونانی /*تنو* گرفته شده است (این واژه به کرات در ترجمه‌ی کتب مقدس یهودی به یونانی مورد استفاده قرار می‌گرفته است و باعث تمایز بین واژه عبری «گوی» برای ملیت به معنای غیر اصیل که باری منفی دارد و واژه «ام» که باری مثبت دارد بوده است)، در

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

انگلیسی اولیه بار معنایی منفی‌ای داشته است (به فرهنگ آکسفورد: اتنیک‌۱۴۷۰، اتنیست ۱۵۵۰ و ۱۵۶۳، اتنیک‌سازی ۱۶۶۳، اتنیک‌گرایی ۱۷۷۲، اتنیک‌سازی ۱۸۴۷ مراجعه کنید). این بارهای معنایی - شرک، خرافه، نامأنوس بودن- در قرن مدرن امروزه نیز هنوز برداشته نشده‌اند؛ به عنوان مثال می‌توان از لباس و مدل مو و ماهیت اتنیکی خاص نام برد. لذا نباید نگران نادیده گرفته شدن اعمال و واژگان افراطی اتنیک‌ها بود.

تبعیض نژادی نیز نوعی از افراط است که برخی اتنیستی‌ها به آن مبتلا می‌شوند؛ البته بیشتر در پان اتنیک‌ها و مناطق بدون اتنیک دیده می‌شود. با این حال بهتر است تمایزی میان اتنیسیتی و تبعیض نژادی برقرار باشد، خصوصاً در رشته‌ها و حرفه‌هایی که به زبان وابسته اند. در آموزش‌های دو زبانه، برنامه‌ریزی زبانی، تلاش برای صیانت از زبان و تشکلات زبان‌شناختی اجتماعی و قوم‌نگاری، به واقع اهداف، مسائل و چالش‌های روبه‌روی‌مان مشخص می‌شود. بنابراین تفاوت‌های میان مذهب و تعصب، جنسیت و تبعیض جنسیتی، سوسالیسم و کمونیسم، دموکراسی و هرچومرج، مثرمثر خواهد بود. همچنین است که تمایز بین اتنیسیتی و تبعیض نژادی نیز ارزشمند است. متأسفانه دانش ما از

تبعیض نژادی بیش از اتنیسیتی و در اتنیسیتی نیز اطلاعاتمان از ابعاد متعارض بیش از عملکردهای واحد آن است. این به ویژه برای روشنفکران آمریکایی مایه بسی تأسف است؛ چرا که ما نیز (فارغ از استدلال‌های مخالفان) در دنیایی زندگی می‌کنیم که هنوز هم عوامل اتنیکی در هنر، موسیقی، ادبیات، صنعت مد، رژیم غذایی، فرزندآوری، آموزش و سیاست به کرات دیده می‌شود؛ و نیاز به توجه و ستایش ما دارد. همچنین عدم درک درست از اتنیسیتی، مجموعه اتنیکی‌های زندگی مدرن، تغییر دائمی اتنیسیتی از زمان اسرائیل باستان، تفکر پیشینیان راجع به اتنیسیتی (به عنوان مثال دیدگاه‌های مختلف و متغیر در مورد قدرت یا مرکزیت آن به عنوان عاملی در عملکرد و رفتارهای اجتماعی)، برای محدود کردن درک ما از جامعه و نقش زبان در جامعه است. در اندیشه‌های پان‌مدیترانه‌ای و اروپایی در دوران قبل از مدرن، زبان و اتنیسیتی به یکدیگر مرتبط بوده‌اند. دیگر اینکه در قرن نوزدهم که اتنیسیتی از نظریه اجتماعی مدرن حذف شد، زبان نیز به طبع از آن حذف شد. در عصر حاضر شاهد ظهور مجدد این دو در نظریات اجتماعی هستیم. بنابراین باید تلاش کنیم تا بیشترین سود و منفعت را از قبل آن کسب کنیم و به توسعه دیدگاه‌ها نیز کمک کنیم. و در پایان می‌توان گفت تنها از این

«اتنیسیتی» چیست و چه ارتباطی با «زبان» دارد؟

طریق است که به مفهوم «احیای اتنیک» در ایالات متحده می‌توان رسید.

نکات فصل یک

۱. برای شرح کامل تسلط تبعیض نژادی بر فرهنگ مدرن، مقاله بانتون در مجله زوبایدا (۱۹۷۰) را مطالعه کنید. در بخش پیش‌پایانی این مقاله می‌توانید راجع به تفاوت‌های اولیه بین اتنیسیتی و تبعیض نژادی بخوانید.

۲. در اصطلاحات مبحث اتنیسیتی در این مقاله به واژه نژاد برخواهید خورد که در معنای اتنیسیتی به کار رفته است. این از معادلات معنایی‌ای است که باید در حوزه جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی اتنیکی روشن شود.